



بررسی گروه واژه‌های همبسته و بوم‌گویه‌ها در زبان فارسی*

منصور شکی

ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)

ثریا پناهی

I. مقدمه

در زبان فارسی، همچون بسیاری از زبان‌های دیگر، گرایش به ساختن گروه‌واژه‌های قالبی و گروه‌های اسمی و فعلی و قیدی روزافزون تازه، به حیث تکمله‌ای برای گنجینه قاموسی آن، وجود دارد. زبان فارسی، در پرتو این جزء از اجزای آن و ظرایف تابش‌های بیانی و تصویری گروه‌ها علی‌الأعم و بوم‌گویه‌ها^۲ بالاًخص، ممتاز است.

با همه غنای زبان فارسی از حیث تعبیرات گروهی، تاکنون در راه روشن‌سازی

* این تحقیق در Archiv orientální 26, 1958 (گنجینه شرقی، شماره ۲۶، ۱۹۵۸) چاپ و منتشر شده است. پانوشته‌های ذیل شماره آبرودار از مترجمان است.

(۱) phrase، عناصر قاموسی که از هم‌نشینی چند واژه با ربط نحوی پدید می‌آید و واسط بین واژه یا واژه مرکب و جمله است؛ بسته ماندگی است که اجزای آن از هم جدا نمی‌شوند و، در جمله، تنها با هم می‌توان آنها را جابه‌جا کرد. نمونه‌های آن است: شسته و رفته، گل سرسید (گروه اسمی یا وصفی)؛ زیر پای (کسی) نشستن (گروه فعلی)؛ بفهمی نفهمی، به سرعت برق (گروه قیدی).

(۲) idiom، اجمالاً اصطلاحات و تعبیرات کنائی خاص هر زبان مثل فیل و فنجان، آب زیرکاه، عهد بوق، کشک خود سایدن که عموماً ترجمه آنها به زبان دیگر مستلزم خلاقیت و گاه ممتنع است. برای تعریف تفصیلی آن ← ص ۱۲۵ و بعد.

ممیّزات خاص و عامّ این‌گونه تعبیرات کوششی نشده است. مع الوصف، آثاری التقاطی در دست است که، به رغم نارسائی هاشان، برای پژوهش در این عرصه پرارزش‌اند. از جمله آنها مجموعه بی‌همتای امثال و حکم دهخداست که، در آن، بعضاً به بوم‌گویه‌ها پرداخته شده و سرشار است از امثال و حکم و مثل‌های سایر. دو اثر ارزشمند دیگر که در دسترس نگارنده بود فرهنگ امثال فارسی - انگلیسی (Haïm 2) و فرهنگ فارسی - انگلیسی (Haïm 1) حییم است که، در فصلی خاص از اوّلی، به بوم‌گویه‌ها نیز پرداخته شده است. آثار کهن و نوی از این دست نیز هست که مزیت خاصی بر آثار یاد شده ندارند و نیازی به ذکر آنها نیست.^۳

در این باب، به ویژه از اثر تلگدی (در منابع Teleqdi →) درباره گروه‌های فعلی فارسی یا، به تعبیر خود او به زبان فرانسه، *périphrases verbales* باید یاد کنیم که، هر چند به مبحث کلی گروه‌ها و بوم‌گویه‌ها مربوط نیست، کوشش درخورِ ذکر است برای روشن ساختن جنبه‌ای از گروه‌پردازی^۴ در زبان فارسی به حیث آنچه با ساخت و ساز گروه‌های فعلی ربط دارد.

در شرایط کنونی، از حیث غور در نظریه عامّ زبان‌شناختی در عرصه گروه‌ها علی‌الأعم و بوم‌گویه‌ها بالأخص تنها کوشش‌هایی موضعی و گاه‌گاهی صورت گرفته است و بسی مانده است که این مسئله در زبانی از زبان‌ها روشن گردد. تا آنجا که اطلاع داریم، در این باب، به آثار محققانی چون شارل بالی (در منابع Bally 2 →) و سه شه هه (Sechehaye, pp. 645-675) که در این راه پیشگام بوده‌اند، بسی مدیونیم. هر چند فرهنگ‌های متعدّدی در زبان انگلیسی برای بوم‌گویه‌ها وجود دارد، پژوهش نظری چندانی در این باب نشده است. از اثر اصیل اسمیت (در منابع Smith →) باید یاد شود که به طور کلی به این مسئله مربوط است. مقاله بکری از نوزک (Nosek, pp. 65-77) نیز در این مبحث منتشر شده که، در آن، به خلاف رویه معمول، از نظرگاه ساخت دستوری، به بوم‌گویه‌های انگلیسی توجه شده است.

۳) در زمان نگارش و انتشار این مقاله، هنوز اثر گرانقدر فرهنگ فارسی عامیانه تألیف ابوالحسن نجفی منتشر نشده بود.

4) phraseology

در زبان روسی، پیش از همه، شاخماتوف (Шахматов, С. П. 27) (→) و، پس از او، وینوگراڈف (Виноградов) به مطالعه بوم‌گویه‌ها مبادرت کرده‌اند. نگارنده از اثر کلاسیک وینوگراڈف (← منابع) و روش او در طبقه‌بندی گروه‌ها در زبان روسی بیش از همه بهره جسته است.

در این گفتار، خصایص کلی گروه‌واژه‌های همبسته^۵ و انواع گوناگون بوم‌گویه‌ها در زبان فارسی گفت‌وگو شده و تحقیق در خصیصه سبکی این عناصر زبانی به مقاله‌ای دیگر موکول گردیده است.

در باب اصطلاحات به کار رفته در این مقال، باید متذکر شویم که اصطلاحات زبان‌شناسی همگانی در زبان انگلیسی بیشتر ساخته افراد و لذا بسیار مشتت‌اند. هر مؤلفی بیش و کم مجموعه اصطلاحات خود را ساخته است. نگارنده فقط برخی از اصطلاحات موجود را اقتباس کرده و، هر جا لازم دیده، به مقتضای رسائی بیان و نشان دادن گونه‌گونگی‌ها و تفاوت‌های ناشی از طبقه‌بندی‌های جزئی‌تر، اصطلاحات تازه‌ای ساخته است. برای پدیده‌ها و مصادیق و حالات و موارد متعدّد زبانی، اصطلاحات خاص در زبان فارسی وجود ندارد.^۶

II. تعریف

در جمع زبان‌شناسان، اختلاف نظر شدیدی در طبقه‌بندی و تعریف انواع گوناگون گروه‌های همبسته وجود دارد. طبقه‌بندی این عناصر زبانی ممکن است، بر حسب یکی از اساسی‌ترین ممیزات آنها یعنی پیوستگی واژه‌ای یا جنبه معنایی، صورت گیرد. رویکرد برخی از زبان‌شناسان همچون شارل بالی از نظرگاه ثبات اجزای واژه‌ای گروه‌هاست؛ در حالی که بعضی از محققان همچون وینوگراڈف و بولاخفسکی

۵) bound phraseology، وینوگراڈف آنها را phraseological units (واحد‌های گروهی) می‌خواند. ما واژه bound (همبسته) را، برای پرهیز از هرگونه بدفهمی که ممکن است از تعریف این گروه‌ها ناشی گردد، ترجیح داده‌ایم.

۶) این قول، در زمان نگارش مقاله، تنها در قلمرو زبان‌شناسی نسبتاً مصداق داشته است.

۷) از این پس، به جای «گروه‌واژه»، به پیروی از رسم جامعه‌شناسی در ایران، عموماً «گروه» به کار می‌بریم.

(در منابع Булаховский →) معیار معنایی را برتر می‌شمارند.

شارل بالی، به درستی، بر پیوستگی اجزای واژه‌های گروه‌ها انگشت می‌گذارد و می‌گوید: می‌توان گفت که ترکیب‌بندی واژه‌ها در گروه در حدودی میان دو حالت نهایی تغییر می‌کند: ۱. همپیوستگی بلافاصله پس از شکل گرفتن منفک می‌گردد و واژه‌هایی که گروه را تشکّل می‌بخشند آزادی و استقلال کامل خود را برای گروه‌بندی به صورتی دیگر باز می‌یابند؛ ۲. واژه‌ها، از بس برای بیان معنی واحد با هم به کار رفته‌اند، هرگونه خودسامانی را از دست می‌دهند و نمی‌توانند از هم جدا شوند و تنها با فراهم آمدن است که معنی پیدا می‌کنند. پیداست که، در میان این دو حدّ نهایی، جا برای انبوهی از حالات واسطه‌هاست که نمی‌توان آنها را به دقت تعیین یا طبقه‌بندی کرد (Bally 2, pp. 67-68). شارل بالی گروه‌واژه‌های زبان فرانسه را به دقت تمام طبقه‌بندی نمی‌کند و تنها گرایش کلی و ممیزات نوعی برخی از انواع ترکیبات ثابت^۸ در زبان فرانسه را به دست می‌دهد. اما در باب دستگاه اصطلاحاتی که شارل بالی به کار می‌برد، سخن خود او را نقل می‌کنیم: «گروه‌هایی که، بر اثر کاربرد، دوام و ثبات یافته‌اند ترکیبات ثابت گروهی^۹ خوانده می‌شوند. ما گروه‌هایی را که همبستگی اجزای آنها نسبی و کم دوام است séries (بسته‌گروه) و گروه‌های با همبستگی تام را unités (واحد گروهی) می‌خوانیم (op. cit., p. 68).

زبان‌شناسان روس سهم ارزشمندی در طبقه‌بندی گروه‌های همبسته در زبان روسی یافته‌اند. وینوگرادف (Виноградов, p. 31)، که این گروه‌ها را مزجی^{۱۰} می‌خواند، آنها را، بر حسب جنبه‌های معنایی، طبقه‌بندی می‌کند. وی برای این گروه‌ها سه نوع اصلی گروه‌های مزجی؛ واحدهای گروهی^{۱۱}؛ و ترکیبات گروهی^{۱۲} قایل شده است. وی، در هر یک از این حالات، رابطه معنایی اجزای گروه را با کلّ گروه بررسی می‌کند و ربط درونی^{۱۳} معانی منطقی و آزادی نسبی قاموسی گروه را نشان می‌دهد و همه انواع گروه‌های

8) locutions composées

9) locutions phraséologiques

10) Фразеологические сращения

11) Фразеологические единства

12) Фразеологические сочетания

13) interconnection

همبسته همچون بوم‌گویه‌ها، امثال^{۱۴}، و جز آن را، خواه قاموسی شده خواه قاموسی نشده، ذیل عناوین سه‌گانه یاد شده قرار می‌دهد.

بولاخوفسکی (Булаховский, стр. 31) →، لغوی شوروی، بین گروه‌های بوم‌گویه‌ای (بوم‌گویه‌ها) و واحدهای گروهی تمایز قایل است. وی بوم‌گویه‌ها را واحدهای گروهی غیرمنطقی متمیز هر زبان می‌شمارد و واحدهای گروهی را از قبیل گروه‌واژه‌هایی منطقی تعریف می‌کند که، به حیث کلمات قصار^{۱۵} یا مثل سایر^{۱۶}، امثال، و حکم^{۱۷} و جز آن به کار می‌روند. بنابراین، خط فارق اساسی و معیار سرشت منطقی گروه است. اشکال اساسی این طبقه‌بندی آن است که، از سویی، شامل همه انواع گروه‌ها همچون گروه‌های منطقی قاموسی شده نمی‌شود و، از سوی دیگر، زیاده‌اجمالی است، چون واژه‌ها و... های بسیاری وجود دارند که، با تبدیل معنی، باید غیرمنطقی شمرده شوند.

رفورماتسکی (در منابع Реформатский) → همه انواع گروه‌ها را ذیل عنوان بوم‌گویه جا می‌دهد. وی نه تنها گروه‌های غیرمنطقی بلکه واژه‌هایی را که دستخوش تبدیل معنی گشته‌اند، گروه‌ها و اصطلاحات منطقی، انواع گوناگون گروه‌های قاموسی شده، در نهایت، گروه‌واژه‌هایی از قبیل امثال و حکم، عبارات قالبی^{۱۸}، مثل‌های سایر و جز آن را ذیل همین عنوان طبقه‌بندی می‌کند. وی اصطلاح phraseology را بر مجموع گروه‌واژه‌های مختص برخی از شعب و گروه‌های مردم اطلاق می‌کند یعنی به این اصطلاح از نظرگاه سبکی می‌نگرد. اطلاق اصطلاح بوم‌گویه بر همه این عناصر گروهی گوناگون، چنانکه بعداً خواهیم دید، اولاً، با توجه به کاربرد جاری و معانی این اصطلاح، ثانیاً از این جهت که مسئله را زیاده ساده می‌کند و، از این طریق، مسئله پیچیده بوم‌گویه‌ها را پیچیده‌تر می‌سازد، نادرست است.

گاردینر (در منابع Gardiner) →، در طبقه‌بندی انواع گوناگون تعبیرات و اصطلاحات متحجر^{۱۹}، آنها را به سه دسته جملات قالبی^{۲۰}؛ بسته گروه‌ها^{۲۱}، و بوم‌گویه‌ها تقسیم می‌کند. طبقه‌بندی او عمیق و کلی نیست. از بوم‌گویه مراد او، در معنای توسعه‌ی، عادت متمایز زبانی است.

14) proverbs 15) winged words 16) quotation
 17) sayings 18) formulas 19) fossilized 20) stereotyped sentences
 21) set phrases

بدین قرار، همچنان که از این مرور کوتاه دیده می‌شود، هنوز، در این عرصه، تعریف و دستگاه اصطلاحاتی با قوامی وجود ندارد و این طبیعی است چون به مسئله گروه‌های همبسته و بوم‌گویه‌ها، تنها به ندرت، به قصد یافتن راه حل کامل و نظری پرداخته شده است.

واژه‌ها کلاً با یکدیگر ترکیب می‌شوند تا، از سویی، واژه‌های مرکب و، از سوی دیگر، انواع گروه‌های نحوی همچون گروه‌واژه‌ها، بوم‌گویه‌ها، و عناصر گروهی گوناگون بسازند. هرچند گروه‌واژه، به لحاظ دستوری، ترکیبی از واژه‌ها بدون مُسند (گزاره) است، ما دایره شمول گروه‌های همبسته را وسعت می‌بخشیم تا، علاوه بر گروه‌ها و تعبیرات کنایی^{۲۲}، عناصری زبانی همچون کلمات قصار، امثال، حکم، مثل‌های سایر و جز آنها را نیز که، به صورت واحدهای قالبی ثابت و جمله یا جملات، وارد زبان ما می‌شوند، دربرگیرد.

مع الوصف، همه گروه‌واژه‌ها ثبات قاموسی یا خصلت منطقی و دستوری همسانی ندارند. همچنان که شارل بالی (Bally 2, pp. 67-68) متذکر می‌شود، واژه‌ها چه بسا کلاً، از نظرگاه انسجام قاموسی، در گروه آزاد یا همبسته‌ای همنشین گردند. این تقسیم‌بندی مُتقن نیست، چون، فی الواقع، انواع بسیاری از گروه‌بندی وجود دارد که، با کم و بیش انسجامی، در منازل میانه جای دارند. از آنها، ما فقط به گروه‌بندی همبسته توجه داریم که واحدهای گروهی با ثبات نسبی را شامل است. برخی از آنها (همچون بوم‌گویه) به صورت واژه منفرد ایفای نقش می‌کنند و، بدین سان، بر روی شکاف بین عناصر نحوی و قاموسی حکم پُل دارند؛ و برخی دیگر به شکل جمله یا جمله‌هایی همچون امثال حکم، گروه‌های قالبی، مثل‌های سایر و جز آن درمی‌آیند.

این شکل‌بندی خاص واژه‌ای را (به پیروی از اصطلاح آلمانی Lexikalisierung) (قاموسی شدن) می‌خوانیم. در این فرایند، اجزای واژه‌ای گروه در واحدی مستحیل می‌شوند - واژه‌ها، در حد معینی، فردیت خود را از دست می‌دهند - تا واحد معنایی بسازند. در کاربرد آنها، به فرد فرد واژه‌های اجزای ترکیب نظر نمی‌کنیم بلکه معنایی را

استنباط می‌کنیم که از کُلّ گروه برمی‌آید. اجزای ترکیب، از این راه، به نوعی وحدت و همبستگی قاموسی و معنایی می‌رسند که شالودهٔ جنبهٔ منطقی گردیده است.

اصطلاح گروه به مناسبت‌های چندی به کار می‌رود. اُتویسپرس می‌گوید: «برای ترکیبی از واژه‌ها که با هم واحدی معنایی می‌سازند – هرچند همیشه لازم نباشد اتصال بلافاصل داشته باشند و لذا به صورت دو یا چند واژه نمودار می‌گردند – اصطلاحی وجود ندارد. آن را می‌توان phrase (گروه) خواند هرچند این اصطلاح را دیگر نویسندگان به طریق دیگری به کار می‌برند» (Jespersen, p. 92). در *Oxford Dictionary*، گروه، از نظر سبکی (شیوه یا سبک بیان و بالاخص سبک بیان مختص هر زبان، هر اثر آفرین، و هر اثر ادبی معین و نظایر آنها) و، از نظر معنی و انسجام واژه‌ای (گروه یا مجموعه‌ای از واژه‌های بیانگر مفهومی واحد که با درجه‌ای از یگانگی در ساخت جمله وارد می‌شود) تعریف شده است. هرگاه تعریف‌های *Oxford Dictionary* را بپذیریم، دو نوع گروه متمایز خواهیم داشت: ۱. ترکیب نحوی آزاد واژه‌ها؛ ۲. گروه همبسته (بسته گروه set، واحد گروهی unit) به صورت ترکیب واژه‌ها با درجهٔ معینی از انسجام واژه‌ای. گروه همبستهٔ of course (البته) را با گروه کاملاً آزاد in the town (در شهر) مقایسه کنید. به علاوه، گروه‌ها را از نظر معنایی می‌توان به دو دسته: ۱. منطقی^{۲۳}، مثل till evening («تا عصر»)^{۲۴}؛ ۲. غیرمنطقی^{۲۴}، مثل to put off («خاموش کردن») تقسیم کرد. مراد ما از گروه غیرمنطقی گروه واژه‌ای است که معنای کُلّ آن حاصل جمع معناهای اجزای سازندهٔ آن نباشد. این سنخ گروه غیرمنطقی را بالاخص گروه‌های بوم‌گویه‌ای^{۲۵} می‌خوانیم.

طبقه‌بندی و مطالعهٔ منتظم بوم‌گویه‌ها به تعریف علمی دقیق اصطلاح بوم‌گویه – ویژگی‌ها و خصایص عمدهٔ آن متمایز از دیگر گروه‌واژه‌های همخانواده و ترکیبات واژه‌ای – بستگی دارد.

بوم‌گویه – ویژگی‌ها و خصایص عمدهٔ آن متمایز از دیگر گروه‌واژه‌های همخانواده و ترکیبات واژه‌ای – بستگی دارد.

بوم‌گویه، در زبان انگلیسی، برای افادهٔ معانی گوناگون به کار می‌رود که مجموعهٔ کاملی از آنها در *Oxford Dictionary* به دست داده شده است. در این فرهنگ، معانی زیر برای idiom

23) logical

24) illogical

25) idiomatic phrases

آمده است: «۱. صورتی از گفتار خاص یا صرفاً متعلق به جماعتی از مردم یا کشوری؛ زبان و لسان خودی... ۲. خصلت، خصیصه، یا روح هر زبان؛ شیوه بیانی که سرشت و خاص آن است. ۳. صورتی از بیان، ساختار دستوری، گروه‌واژه و جز آن که خاص زبانی باشد؛ خصیصه‌ای گروه‌واژه‌ای که در کاربرد زبانی معین پذیرفته شده باشد و غالباً معنایی غیر از معنای دستوری یا منطقی دارد. ۴. صورت خاصی از کیفیت؛ سرشت خاص و ویژگی». فرهنگ بین‌المللی جدید وِیستر (Webster's New International) نیز تعریف‌های مشابهی از این لفظ، آن‌چنان که در ادبیات انگلیسی کاربرد رایج دارد، به دست می‌دهد. اما، در این مقام، علاقه ما متوجه معنی یا معانی خاص این لفظ است که در خور دستگاه دستوری زبان به حیث واحد معنایی یا گروه همبسته باشد.

تاکنون، برای روشن ساختن این وجه چندان کاری انجام نگرفته است. مؤلفانی چند، به پیروی از فقه‌اللغه کلاسیک، میان دو اصطلاح فرانسسه *idiome* و *idiotisme* تفاوت قایل شده‌اند. مثلاً ماروزو (Marouzeau, pp. 111-112) *idiome* را زبان خاص جماعتی از مردم و *idiotisme* را صور شاخص و گروه‌واژه‌ها و شیوه‌های بیانی خاص یک زبان که بدیل و همتایی در زبان‌های دیگر ندارد تعریف می‌کند. چنانکه ملاحظه می‌شود، تعریف‌های ماروزو (به خصوص تعریف اصطلاح *idiotisme*) با از آن فرهنگ آکسفورد مطابقت کامل ندارد. آنچه ماروزو از اصطلاح *idiotisme* مراد می‌گیرد، در زبان انگلیسی علی‌الرسم بر *idioms* (به صیغه جمع) اطلاق می‌شود. در رابطه با معنای این لفظ، بولاخوفسکی (Булаховский, стр 25) *idioms* (گروه‌های بوم‌گویه‌ای) را چنین تعریف می‌کند: «گروه‌های بوم‌گویه‌ای (*idioms*) تعبیرات ویژه هر زبان‌اند که به حیث کُل واحد دارای معنای واحد به کار می‌روند؛ آنها معمولاً دقیقاً به زبان دیگر ترجمه‌پذیر نیستند و، بدین لحاظ، لازم است، در ترجمه، صور سبکی خاصی را به جای آنها نشانند».

بنابراین، به خلاف معنای عام *idiom*، اغلب زبان‌شناسان لفظ *(idiotisme) idioms* را صور بیان یا گروه‌واژه خاص هر زبان تعریف می‌کنند که در کاربرد همان زبان پذیرفته شده و غالباً معنایی غیر از معنای دستوری^{۲۶} یا منطقی^{۲۷} دارد.

۲۶) *grammatical signification*، مراد آن تصویری است که اهل زبان مثلاً از روابط نحوی اجزای جمله و نقش این اجزا (فاعل، مفعول، قید، صفت، مضاف و مضاف‌الیه، نقش‌نما...) حاصل می‌کنند بدون آنکه معنای همه یا بعضی از عناصر قاموسی و حتی عناصر دستوری جمله را بدانند.

برای روشن شدن مطلب، لازم است معنای اصلی idiom دقیق‌تر متمایز گردد. idiom، در وسیع‌ترین معنای زبان‌شناختیش، در رابطه با نظام زبان یک قوم که دارای روح، عادت، و خصایص منحصر به خود است - مثل زبان‌های فارسی و فرانسه و انگلیسی - به کار می‌رود. در اطلاق این لفظ بر ویژگی گروه‌واژه‌ها، تمیز دو پدیده گوناگون مهم است. از سویی، در هر زبان، صور و تعبیراتی خاص وجود دارد که در تقابل دستوری یا منطقی با کل نظام آن زبان یا در تقابل با زبان‌های دیگر قرار می‌گیرند. در این حالت، خصوصیت رفتاری بوم‌گویه‌ای یک زبان لزوماً نباید مربوط به گروه‌واژه‌ای باشد که کل آن دارای معنای واحدی است. این صور را تعبیرات کنائی بوم‌گویه‌ای^{۲۸} می‌خوانیم. کاربرد نشانه‌های معرفه یا نکره در زبان انگلیسی و زبان فرانسه یا الوان تعبیری بوم‌گویه‌ای در هر زبان شواهد خوبی برای این جنبه از معنای بوم‌گویه‌ها هستند. مثلاً، در زبان انگلیسی، تعبیراتی داریم همچون *No, it wasn't me, a two pound weight; Monday week*؛ یا، در زبان فارسی، تعبیراتی همچون سردم است، چه خوب رسیدید، تا چه رسد، و نظایر آنها. از سوی دیگر، گروه‌واژه‌های همبسته قاموسی شده‌ای وجود دارند که معنای غیرمنطقی یا ساختار دستوری ناهنجار وجه تمایز آنهاست. چنین گروه‌هایی را، که زین‌پیش لفظ idioms بر آنها اطلاق می‌شد، به‌اصح تعبیر، گروه‌های بوم‌گویه‌ای^{۲۹} می‌خوانیم و به خصوص همین جنبه از بوم‌گویه است که بخشی از موضوع بحث ماست. در اینجا، به گروه‌های بوم‌گویه‌ای، به‌حیث سنخ‌ی خاص از گروه‌های همبسته و آن بخش از گروه‌ها می‌پردازیم که از دیگر انواع گروه‌واژه‌های قاموسی شده متمایزند و کمابیش غیرمنطقی یا، به تعبیر دانشمندان شوروی، «به‌لحاظ معنایی تجزیه‌ناپذیر» ند. مثلاً، در زبان انگلیسی، *donkey's age* [عهد دقیانوس، عهد بوق]، *in fact* [در واقع]، *to take up* [با معانی متعدّد ← هزاره]، *to put off* [از سر باز کردن، دست به سر کردن] و جز آن یا، در زبان فارسی، سر خوردن، سر کردن، گل سرسبد، و نظایر آنها از این قبیل گروه‌واژه‌ها هستند.

با توجه به آنچه گفته شد، گروه بوم‌گویه‌ای فارسی را چنین می‌توان تعریف کرد:

۲۷) logical signification، مراد معنای عرفی، با لحاظ معانی عناصر قاموسی و دستوری یا کلّ گروه است.
 28) idiomatic expressions 29) idiomatic phrases

«بوم‌گویه‌ها (گروه‌های بوم‌گویه‌ای) فارسی از آن دست گروه‌های شایع و نسبتاً ثابت آن زبان‌اند که، یکپارچه به حیث واژه و معنای واحد به کار می‌روند و معنی آنها را علی‌العاده نمی‌توان از مجموع معانی واژه‌های مؤلفه آنها استنباط کرد». از این تعریف طبعاً چنین نتیجه می‌شود که بوم‌گویه‌های یک زبان را، عموماً، لفظ به لفظ نمی‌توان به زبان‌های دیگر برگرداند. مع الوصف، محک ترجمه‌ناپذیر بودن، چنانکه، از این پس، فرصت برخورد با شواهد آن دست خواهد داد، به خلاف نظر برخی از مؤلفان، همواره معیار قطعی نیست.

در قیاس با دیگر اشکال گروه‌واژه‌های همبسته، بوم‌گویه‌ها، با خصیصه غیرمنطقی بودن نسبی خود، در مقابل گروه‌واژه‌های منطقی و اصطلاحات^{۳۰} و تعابیر کنائی کلیشه‌ای^{۳۱} و، با خصلت قاموسی شدگی خود، در مقابل امثال، حکم، و نظایر آنها قرار می‌گیرند. بوم‌گویه‌ها همچنین، از جنبه احساسی و صنعتی خود، با گروه‌واژه‌های اصطلاحی^{۳۲} در تباین‌اند که غالباً ویژگی ابزاری و خشک و بی‌روح و عاری از مایه‌های عاطفی دارند و، از حیث معنی، تک‌ارزشی‌اند. برای شناخت تمام‌تر خصیصه گروه‌های بوم‌گویه‌ای، لازم است آن بسته گروه‌هایی را که منطقی‌اند و به بوم‌گویه‌ها از همه نزدیک‌ترند دقیق‌تر تعریف کنیم. بسته گروه‌ها ترکیباتی هستند محسوس و منطقی که در محاوره مندرج می‌گردند و به صورت واحدهایی معنایی در زبان وارد می‌شوند.

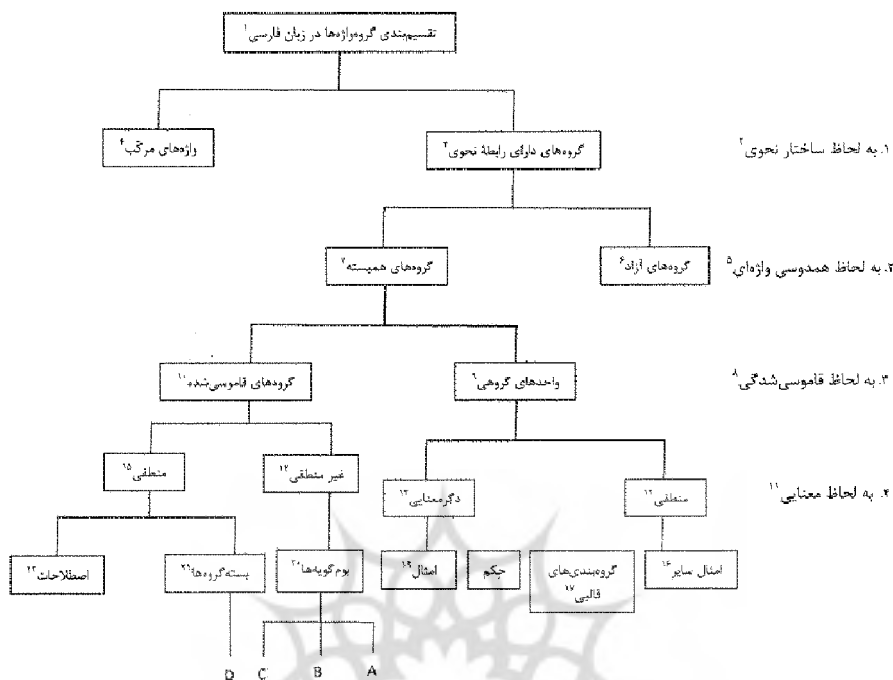
از انواع دیگر گروه‌واژه‌های همبسته‌اند عبارات کلیشه‌ای (قالبی)، حکم، و امثال سایر که اغلب منطقی‌اند، و امثال که، با خصلت رازورانه خودی معنای دیگری می‌گیرند. مع الوصف، چنین گروه‌های همبسته‌ای چه بسا حاوی عناصر بوم‌گویه‌ای باشند؛ اما، از نظر ساختار نحوی نه به صورت تک‌واژه بلکه به صورت جمله یا چند جمله، به حیث واحدهای فرمول‌بندی شده، وارد گفتار می‌شوند. چنانکه بعداً خواهیم دید، انواع گوناگون گروه‌واژه‌ها، در حالاتی چند، خصایص مشترک دارند؛ لذا تمیز آنها از یکدیگر و تقسیم‌بندی آنها با مرزهای مشخص دشوار است.

طبقه‌بندی گروه‌واژه‌های گوناگون در زبان فارسی را، بر حسب آنچه گفته شد، در نمودار زیر می‌توان نشان داد:

30) terminologies

31) stereotyped expressions

32) terminological phrases



- 1) Persian word group 2) syntactic division 3) syntactic word group (phraseology)
 4) compound words 5) word coherence 6) free phraseology 7) bound phraseology
 8) lexicalization 9) phraseological units 10) lexicalized phrases 11) semantic division
 12) logical 13) Shifted meaning 14) illogical 15) logical 16) quotations
 17) stereotyped phraseology 18) sayings 19) proverbs 20) idioms 21) set phrases
 22) terminology

همچنان‌که در نمودار بالا نشان داده شده، گروه‌واژه‌ها در زبان فارسی به اعتبار ۱. ساختار نحوی، ۲. هم‌دوسی^{۳۳} (هم‌پیوستگی)، ۳. قاموسی‌شدگی^{۳۴}، و ۴. معنای منطقی تقسیم‌بندی می‌شوند. در نمودار، ابتدا فرق قابل‌شدیم میان ترکیبات نحوی واژه‌ها یعنی گروه‌واژه‌ها

33) coherence 34) lexicalized

به طور کلی و واژه‌های مرکب که عناصر آن فاقد رابطه نحوی اند و به طریق التصاقی^{۳۵} ترکیب شده‌اند. درگام دوم، گروه‌واژه‌ها را از نظر همدوسی به دو نوع همبسته^{۳۶} و آزاد^{۳۷} تقسیم کردیم. درگام سوم، گروه‌های همبسته به گروه‌های قاموسی شده و واحدهای گروهی [گروه‌واژه‌های قاموسی نشده] تقسیم شدند. سرانجام، درگام چهارم، هر یک از این انواع را، به لحاظ معنایی، به دو زیربخش منطقی و غیرمنطقی تقسیم کردیم. A و B و C، پیش از آنکه به زمره بسته گروه‌های منطقی (D) درآیند، بر حسب درجه خصلت منطقی خود، زیربخش‌های گروه‌های بوم‌گویه‌ای شمرده می‌شوند. این تقسیم‌بندی بخش خاصی از بحث ماست. واحدهای گروهی همچون امثال و حکم و نظایر آنها، بر حسب جنبه منطقی نسبی خود، رده‌بندی می‌شوند. هرچند، در این مقام، تقسیم‌بندی باز واجد اتقان کمتری است؛ چون نوع واحد می‌تواند منطقی یا غیرمنطقی باشد. من باب مثال، در حالی که بسیاری از امثال دگر معنائی^{۳۸} اند، برخی دیگر از آنها دارای خصیصه منطقی جلوه می‌کنند.

خصلت خاص و غیرمنطقی بوم‌گویه‌ها باعث می‌شود که نتوان آنها را لفظ به لفظ به زبان‌های دیگر برگرداند. نتیجه آن این نظر شایع است که تنها به روش مقایسه‌ای می‌توان بوم‌گویه‌ها را تمیز داد و خصلت خاص آنها را بررسی کرد. روش مقایسه‌ای، هرچند بی‌گمان می‌تواند خصایص رفتاری^{۳۹} متعدّد زبان را نشان دهد، در برخی حالات، از نمودار ساختن برخی از این خصایص قاصر است. این مطلب به مداخله بیشتری نیاز دارد. ما، زین‌پیش، در پاراگراف‌های گذشته، میان سرشت نوعی بومی زبان و شکل و رسم خاص آن، از یک سو، و گروه‌واژه‌های بوم‌گویه‌ای، با شالوده فرایند خاص شکل‌بندی واژه در هر زبان، از سوی دیگر، تمایز قایل شدیم. برای مطالعه خصایص ویژگی‌های هر زبان درکُل، توسّل به روش مقایسه‌ای ضروری است. مثلاً، خصایص نوعی، شکل‌بندی، و نحوی را در پرتو روش مقایسه‌ای بهتر می‌توان تشخیص داد. زبان A هرچه بیشتر با زبان‌های دیگر B، C، D، و جز آن مقایسه شود، خصایص رفتاری آن بیشتر

35) agglutinating manner

36) bound

37) free

۳۸) یعنی معنایی غیر از معنای لفظ به لفظ دارند.

39) idiosyncrasy

کشف می‌شوند. در بررسی زبان فارسی، بر اثر سود نجستن کافی از روش‌های مقایسه‌ای، قوانین آوایی، صرفی، و نحوی چندی هنوز به مطالعه کامل درنیامده‌اند. مع الوصف، کشف خصایص یک زبان همواره به روش مقایسه‌ای بستگی ندارد. در واقع، هرگاه چنین روش مطالعاتی قاصر باشد، باید به معیارهای دیگر ذایی کُلّ دست‌گاہ خود زبان توّسل جست. گروه‌واژه‌های بوم‌گویه‌ای چندی را از یک زبان به زبانی دیگر لفظ به لفظ می‌توان برگرداند. مثلاً گروه فعلی بوم‌گویه‌ای سر به سر گذاشتن (to tease)، در ترکی آذری، باش باش قویماخ شده که برگردان لفظ به لفظ فارسی آن است؛ گروه فعلی دست‌انداختن (to tease s.o.) به ترکی آذری الّ سالمخ ترجمه شده است. این پدیده را در زبان‌های متعدّد دیگر نیز می‌توان سراغ گرفت. مثلاً، زبان انگلیسی، بوم‌گویه‌های بسیاری را از زبان فرانسه به وام گرفته است (در منابع PRINS →). بدین قرار، شاهد آنیم که برخی از بوم‌گویه‌های یک زبان چگونه، در موارد بسیار با همه خصایص قاموسی و دستوری خود، به زبانی دیگر برگردانده شده‌اند. از سوی دیگر، حتی در زبان‌های بس متفاوت و دور از یکدیگر، بوم‌گویه‌های متعدّدی، با ساختارهای قاموسی مشترک، وجود دارد. گروه واژه فارسی روبه‌رو را لفظ به لفظ در زبان انگلیسی به صورت face to face سراغ داریم. همچنین برای گروه واژه انگلیسی in fact، در زبان فارسی، معادل لفظ به لفظ در حقیقت آمده است؛ گروه واژه بوم‌گویه‌ای رو داشتن در زبان فارسی معادل دقیق بوم‌گویه to have the face انگلیسی است. بنابراین، محک ترجمه در مورد برخی از جُفتی‌ها^{۴۰}، در حالات متعدّدی به کار نمی‌آید.

با اینهمه، از تعریف بوم‌گویه‌ها (گروه‌واژه‌های بوم‌گویه‌ای) چنین برمی‌آید که دارای فردیت متمایز دولایه‌اند: خصیصه‌ای تمایزدهنده در رابطه با منطق و ساخت دستوری واژه‌ها؛ و نوعی ثبات نسبی قاموسی که وجه تمایز کُلّ گروه همبسته است. تخطی بوم‌گویه‌ها از قوانین منطق توأم با تکرارپذیری به حیث یک واحد گروهی خصلت ویژه بارزی به آنها می‌بخشد؛ با روش تجربی، می‌توان آنها را، در میان دیگر انواع گروه‌واژه‌ها، باز شناخت. این خصایص تمایزدهنده با کُلّ دست‌گاہ زبان و دیگر عناصر مربوط به آن هم‌پیمان‌اند؛ لذا

40) doublets

به ما امکان می‌دهند که بوم‌گویه‌ها را با روش درونی و مطلق [فارغ از تقید به عناصر خارجی] بررسی کنیم و بازشناسیم. پیداست که، تنها با کاربرست و تلفیق هر دو روش، همه خصایص و ویژگی‌های گروه‌واژه‌های همبسته نمودار می‌گردد. لذا، راه برون شد طبعاً آن است که، علاوه بر روش مطلق، شمار مقایسه با دیگر زبان‌ها و اول همه با زبان‌های از مقوله صرفی مشترک را افزایش دهیم.

III. خصایص عمومی گروه‌های همبسته در زبان فارسی

در بررسی گروه‌های همبسته زبان فارسی به ملاحظات کلی نظیر عمده خصایص دستوری و خوشنوائی آنها اکتفا می‌کنیم. همچنان که از عنوان برمی‌آید، گروه‌های همبسته زبان فارسی کلاً در تباین با گروه‌های آزاد مطالعه می‌شوند.

الف) ساخت دستوری گروه‌های همبسته در زبان فارسی اساساً با نظام دستوری کلی این زبان وفق دارد. در گروه‌های همبسته ادبی زبان فارسی اثری از ناهنجاری دستوری مشاهده نشده است. مع الوصف، صور دستوری کهنی وجود دارد که امروزه عموماً مهجور و منسوخ گشته‌اند. مثلاً گروه قیدی قضا را (Phillot, p. 602) در زبان فارسی نو به صورت از قضا درآمده است. حرفِ راه که در فارسی نو عمدتاً در حالت مفعولی به کار می‌رود، در اینجا به حرف اضافه از مبدل گشته است (Haïm 2, p. 602). هر چند در ادبیات کلاسیک، هر دو صورت [قضا را و از قضا] به کار می‌رفته، در فارسی نو، تقریباً فقط، صورت اخیر [از قضا] غلبه دارد. گروه‌واژه‌های قضا را و از قضا (تاریخ بیهقی، ص ۴۱۰، ۴۷۵) صور حذفی در اصل تعبیرات آزاد از قضای آمده (همان، ص ۴۲۵، ۴۳۵) و از قضای خدائی (همان، ص ۹۹، ۴۸۶)، یا گونه‌های گروه‌واژه از قضا را (همان، ص ۱۶۱) هستند که در برخی از متون کلاسیکی پیشین فارسی نو مانند تاریخ بیهقی بارها به کار رفته‌اند. معادل این تعبیرات را در گروه‌واژه‌هایی همچون از اتفاق را (همان، ص ۴۷۸) یا اتفاق را (همان، ص ۹۲، ۱۲۳) متعلق به همان زبان می‌توان سراغ گرفت که اکنون کهن و مهجور شمرده می‌شوند.

در گروه‌واژه خدا را، را در جای حرف اضافه برای نشسته است. مع الوصف، کاربرد حرف را در گروه‌واژه‌های یاد شده، در قیاس با هنجارهای دستوری فارسی امروزی، چه

بسا ناهنجار جلوه کند و، در قیاس با کاربرد تاریخی کلاسیک، ذیل نظام دستوری فارسی کلاسیک قرار می‌گیرد.

حتی در بوم‌گویه‌ها، عموماً، نظم و قاعده دستوری دیده می‌شود، مانند زیر پای (کسی) نشست* (to lead s. o. astray)؛ سر خر (a bore, an unwelcome intruder)؛ به کسی سر زدن (to drop in to see s. o.).

ناهنجاری‌های دستوری در گروه‌های بوم‌گویه‌ایِ محاوره‌ای دیده می‌شود. اجمالاً، در این دسته از بوم‌گویه‌ها، دو نوع ناهنجاری دستوری می‌توان تشخیص داد. گاهی، گروه‌واژه‌ای ادبی، به پیروی از مذاق عامه، محرف می‌گردد. مثلاً، بوم‌گویه قضا را به صورت محرف دست بر قضا (هدایت ۲، ص ۹۵) درمی‌آید که ظاهراً محرف اضافه استعاری دست قضاست که صورت وارونه آن قضا را دست (دهخدا، ص ۱۱۶۱: همه کار جهان بر خلق راز است قضا را دست بر مردم دراز است. - ویس و رامین) می‌شود. گذشته از معنای غیرمنطقی گروه‌واژه دست بر قضا، اضافه دست به حرف اضافه بر ناهنجاری دستوری است. نوع دیگری از ناهنجاری دستوری مستقیماً از ساخت‌هایی محاوره‌ای ناشی می‌شود که در زبان ادبی بدیل و همتایی ندارند. تعبیر کلیشه‌ایِ د برو که رفتی (هدایت ۱، ص ۱۲۸) (went as fast as he could) در محاوره مثال نوعی و نمونه آن است. صرف نظر از ادات محاوره‌ایِ د، که در بیان فوریت عمل به کار می‌رود، آوردن دوم شخص مفرد فعل ماضی در چنان جمله پیروی نادرست است و به لحاظ دستوری معنایی ندارد؛ اما کل گروه، در همان صورت نادرست و غیرمنطقی، معنای بوم‌گویه‌ای خود را به فصاحت و روشنی بیان می‌کند.

از همین سنخ است تعبیر بوم‌گویه‌ای محاوره‌ای اگر گفتی نگفتی (Don't you dare to say a word) - الگویی که با فعل‌های گوناگون ساخته می‌شود [مثلاً اگر دیدی ندیدی. - مترجم]. در اینجا نیز، فراکرد دوم (نگفتی)، به لحاظ دستوری، با جمله شرطی توافق ندارد.

در محاوره و مکالمه (مؤدبانه و خودمانی)، اغلب اوقات، حروف اضافه حذف می‌شوند

* ذکر معادل یا برگردان انگلیسی را به جهاتی مفید شمردیم: مقایسه در دو زبان خصلت بوم‌گویه‌ای گروه را برجسته می‌سازد؛ معلومات زبانی ظریفی به خواننده مأنوس با زبان انگلیسی می‌دهد؛ ذوق و همت مؤلف را در گزینش شواهد نشان می‌دهد.

به نحوی که امروزه حفظ آنها رنگ لفظ قلم و غریب دارد. در جمله محاوره‌ای و مؤدبانه آقا منزل تشریف دارند؟، حرف اضافه در پیش از منزل حذف شده است. مع الوصف، چنین ساختاری، بر اثر کاربرد عام، مجاز شمرده شده، هرچند، در هنجارهای جدی و سختگیرانه دستوری، انحراف قلمداد می‌شود. همین حکم در جمله‌های پدرم رفته بازار و دیشب سینما رفتم مصداق دارد که، در آنها، حرف اضافه به، دال بر حرکت و جهت در رابطه با فعل رفتن، افتاده است.

ب) در گروه همبسته فارسی، گاه، چنان ترکیبی شکل می‌گیرد که می‌تواند، در ساختن جمله، به حیث واژه‌ای واحد به کار رود. درست به همان‌گونه که کیفیت واژه‌ها با آواها (همآئی مصوت‌ها و صامت‌های آنها) و درجه قوت بیان معنی تعیین می‌شود، کیفیت گروه‌های همبسته، به خصوص بوم‌گویه‌ها، با خوشنوائی حاصل از توالی واژه‌های تشکیل‌دهنده آنها و غنای فکری که تداعی می‌کنند معین می‌گردد. در غالب حالات، گروه‌های همبسته، به لحاظ آوایی، همچون واژه واحد به گوش می‌رسند. تکیه‌های جدا جدای واژه‌ها محو می‌شوند و برای تکیه اصلی واحد راه باز می‌شود. از این حیث، آنها به واژه‌های مرکب فارسی شباهت دارند. نمونه‌هایی از آنهاست: با وجود این (in spite of that)؛ بی‌سروسامان (homeless)؛ جسته و گریخته؛ دلِ دل کردن (to hesitate)، مکشِ مرگِ ما (dandy)، و نظایر آنها.

اما این حکم تنها در انواع فشرده‌ای از گروه‌واژه‌ها (غالباً قاموسی شده) مصداق دارد که، در آنها، واژه‌های اجزای ترکیبی فردیت خود را نسبتاً از دست داده‌اند؛ چنانکه دسته‌گروه‌های همبسته و ترکیباتی گروه‌واژه‌ای وجود دارد که، در آنها، واژه‌ها فردیت خود، و، به اقتضای آن، تکیه واژه‌ای خود را حفظ می‌کنند. نمونه‌های آن است: مثلِ فیل و فنجان (two disproportionate things or persons)؛ مثلِ کارد و پنیر (at daggers drawn)؛ ناله و زاری (lamentation)؛ گلِ سرسبد (a favorite, the pick of the basket).

گروه‌های همبسته، بر اثر تداوم کاربرد، دلالت ضمنی و بار عاطفی اضافی یافته‌اند که گاه به آنها بیش از واژه‌های منفرد قوت بیان می‌بخشد. درحالی که واژه‌ها غالباً با معنایی مشخص و قطعی جفت و قرین‌اند، گروه‌های همبسته (بوم‌گویه‌ها و بسته‌گروه واژه‌ها) برای انبوهی از معانی متداعی دارای تفاوت‌های ظریف جا باز می‌کنند. آنها، از این حیث،

شبیبه واژه‌های عاطفی (مهربانی، عشق، نفرت و انزجار) اند که حامل صور خیال درونی اند. دو فعل فریفتن (to deceive) و سرکسی را شیره مالیدن (to deceive, to beguile) را مقایسه کنید. اگرچه هر دو به یک معنی اند، دومی، که بوم‌گویه‌ای ساخته شده، در پرتو تصویری بودنش، رنگین‌تر و صناعت‌گرانه‌تر است. در حالی که اولی تنها به معنی «فریفتن» است، دومی، از راه تجسم، اشاره دارد به عمل فریفتاری با تحمیق و وعده پاداش‌گرانیها یا با نویدی خوش و شیطنت‌آمیز و نظایر آن. این شرایط، در عین پرمایه ساختن زبان فارسی، به نحوی، شکاف میان گفتار و زبان را گشادتر می‌سازد. برای دانشجویان خواهان فراگیری زبان فارسی، اگر بخواهند از خشکی و بی‌روحی درگفتار دوری گزینند، تسلط بر گروه‌واژه‌ها و بوم‌گویه‌های این زبان ضرور است.

ج) گروه‌های همبسته (یا آزاد) زبان فارسی، به لحاظ دستوری، ترکیب نحوی دو یا بیشتر واژه بدون مسند (گزاره) اند؛ مثل از میان (among, from among)؛ به هم زدن (to disturb)؛ مرد عمل (a man of action). اما گروه ممکن است مسندی «ضعیف شده» [پنهان] داشته باشد که، در این حالت، فکر ناقصی [پاره‌ای از پیام] را بیان می‌کند. چنین تعبیرهایی بیشتر معادل فراکردند هرچند، به لحاظ صوری بیشتر گروه‌اند تا جمله. نمونه‌های آن را در تعبیراتی محاوره‌ای از قبیل خدا نکرده مریض می‌شود می‌توان یافت که، در آن، خدا نکرده یا خدا نخواسته به جای فراکرده‌های خدا نکند (که) و خدا نخواهد (که) نشسته است.

مع الوصف، همه ترکیبات فاقد مسند گروه‌واژه نیستند. جمله‌های قالبی با عناصر محذوف و عباراتی مثلی داریم که، به رغم شکل ظاهری گروه‌واژه‌ای خود، جمله کامل اند؛ مانند خوشا به حالت! (Good for you) چه خوب! (How nice) ای خدا! (Oh God)؛ مستی و راستی (What soberness conceals; drunkenness).

گاه، گروه همبسته محاوره‌ای در زبان فارسی ممکن است حتی از دو جمله فعلی یک عضوی ترکیب شده باشد که با هم ظرفیت افاده یک واحد معنایی همچون واژه واحد و منفردی را داشته باشند؛ مانند بی‌برو برگرد (undoubtedly, definitely)؛ بگو مگو (gainsaying)؛ بز بکوب (merry-making; conflict).

واژه‌هایی که گروه همبسته‌ای را می‌سازند یکی از روابط زیر را ممکن است با یکدیگر داشته باشند:

۱. رابطه توصیفی که، در آن، پاره‌ای (حرف اضافه) مقوله واژه‌ای پاره‌های دیگر را تغییر می‌دهد؛ مانند در حقیقت (in fact)؛ غلام حلقه به گوش (an obedient servant)؛ به زبانی دیگر، گروه‌های فعلی^{۴۱} بی‌شمار، مرکب از یک یا بیشتر جزء اسمی و فعل معین، از همین مقوله‌اند؛ مانند پیدا کردن؛ نشان دادن؛ جا به جا کردن.
۲. اجزای گروه ممکن است با یکدیگر رابطه افزایشی^{۴۲} داشته باشند. در این حالت، اجزا در قوت برابرند. در چنین گروه‌هایی گاه واژه‌ها با حرف عطف یا حرف اضافه به هم می‌پیوندند؛ مانند سرتاسر (all over)؛ دریدر (homeless)؛ دست به دست (hand in / to)؛ سروصدا (noise).
- در حالات متعدّد، رابطه حذف می‌شود و گروه به صورت ترکیبی مزجی^{۴۳} از واژه‌ها درمی‌آید؛ مانند جسته‌گریخته (every now and then, haphazardly) همچنین به این مقوله تعلق دارند جفتی‌هایی در زبان فارسی همچون تندتند (quickly)؛ دوان دوان (running)؛ نرم نرم، آهسته آهسته (quietly)؛ خندان خندان (smiling)؛ نرمک نرمک (softly).
- گروه‌واژه‌های قاموسی شده زبان فارسی را در همه مقولات صرفی گفتار می‌توان یافت. مقوله اسم: سازوبرگ (baggage)؛ ساخت و پاخت (collusion)، حشو محاوره‌ای^{۴۴} [اتباع]؛ عهد دقینوس (donkey's age)؛ حل و فصل (settling).
- گروه‌واژه از مقوله اسم ممکن است نقش اصطلاح فنی را نیز داشته باشد؛ مانند چرخ خیاطی (sewing machine)؛ چرخ تراش (turning-lathe).
- مقوله صفت: آب زیرکاه (sly, cunning)؛ شسته و رفته (tidy, ship-shape)؛ تو دل برو (congenial, sympathetic)؛ صاف و ساده (simple-hearted).
- مقوله قید: بدین جهت (for this reason)؛ با وجود این (nevertheless, in spite of this)؛ از وقتی که (ever since).
- مقوله حرف اضافه: درباره (about)؛ از روی (from, after).
- مقوله اصوات: یعنی چه! (good heavens)؛ ای وای! (Woe is me!).

(این اصطلاح از Smith, p. 172 به وام گرفته شده است. - مؤلف) verbal phrase 41)

42) additive

43) paratactic combination

44) colloquial pleonasm

گروه واژه‌های فعلی پُرشمارترین گروه‌واژه همبسته در زبان فارسی‌اند. در شکل‌بندی این گروه‌ها، جزء فعلی با مقولات گوناگون واژه‌ای همچون اسم، صفت، قید، و جز آن ترکیب می‌شود؛ مانند سرکشیدن [مثلاً آب] (to drink off)؛ باز کردن (to open)؛ خوب کردن (to cure, to do well)؛ مَنَم زدن (to boast)؛ دیدن کردن (to visit)؛ به هم ریختن، در هم ریختن (to mix up)؛ وای وای کردن (to moan).

همچنان‌که پیشتر یادآور شدیم، همه انواع گروه‌های همبسته معادل واژه [منفرد] نیستند. واحدهایی گروهی همچون امثال، حکم، عبارات محاوره‌ای (غالباً کلیشه‌ای)، و مثل‌های سایر عموماً جمله‌هایی کامل‌اند. بسیاری از عبارات کوتاه و فشرده جمله‌هایی نیمه تمام یا با عناصر محذوف‌اند؛ مانند چه بهتر! (so much the better) که صورت با عناصر محذوف چه بهتر از این می‌شود! است. همچنین شیر یا خط! (heads or tails)؛ شب به خیر (good night)؛ خداحافظ (good-bye) جمله‌های کلیشه‌ای با عناصر محذوف‌اند که قوت جمله را حایزند. زبان فارسی سرشار است از امثال و حکم که غالب آنها خصلت مجازی دارند. اما، در این مقاله، بنا نداریم به تفصیل متعرض آنها شویم. نمونه‌هایی از این موادند:

امثال

از یک گُل بهار نمی‌شود (One swallow does not make summer)؛
نه به این شوری شور، نه به این بی‌نمکی (It never rains, but it pours)؛
بد مکن که بد افتی؛ چه مکن که خود افتی (He who mischief hatches, mischief catches)؛

حکم

آدمی را آدمیت لازم است. (A human being should have humanity)؛
آسیاب به نوبت (است). (First come, first served)؛
اگر دنیا را آب ببرد، او را خواب می‌برد. (He is a careless, nonchalant)؛

مثال‌های سایر

زند شاخ پر میوه سر بر زمین. (سعدی) (The most fruitful branch is nearest the ground)
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت. (سعدی) (It is not the gay coat that makes the gentleman)

ما ز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم (حافظ) ۴۵

(We expected help from friends, but to do so was a mistake)

با گروه‌واژه‌ها، عبارات قالبی، و حکم زبان عربی که در زبان فارسی آمده‌اند همسان گروه‌واژه‌های فارسی رفتار می‌شود. این جمله چنان در زبان فارسی هضم شده‌اند که از قواعد دستوری این زبان پیروی می‌کنند. مثلاً عبارت کَانَ لَمْ یَكُنْ عربی (nul and void)، در گروه فعلی فارسی، به صورت کَانَ لَمْ یَكُنْ پنداشتن به کار می‌رود. برخی از عبارات عربی منقولات (به خصوص قرآنی) با عناصر محذوف‌اند. عبارت محاوره‌ای بِسْمِ اللّٰهِ (please، که به هنگام تعارف غذا گفته می‌شود) صورت با عناصر محذوف بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (In the name of god, the clement and the merciful) است. نخستین کلمات قرآن الْحَمْدُ لِلّٰهِ (معادل لفظ به لفظ: happy to say, thanks; Praise be to God) و عبارات قالبی انشاءالله (May it please God) شواهد نوعی چنین گروه‌واژه‌های شایع فارسی‌اند. عبارات قاموسی شده عربی به وفور در زبان فارسی وجود دارند؛ مانند لأبالی (careless)؛ ماجرا (an event)؛ لاجرم (therefore)؛ ماخضر (that which is ready [as food]).

د گروه‌های همبسته، که واحدهایی معنایی می‌سازند، عموماً با دو خصیصه عمده متمایز می‌شوند: آنها، به لحاظ دستوری، از قواعد نحوی زبان پیروی می‌کنند یعنی از گروه‌واژه‌های دارای ساختار نحوی‌اند؛ به لحاظ معنایی، به مقوله‌واژه‌ها تعلق دارند یعنی مفهوم واحدی را بیان می‌کنند. واژه‌های مرکب، که نوعی از زنجیره‌های عناصر همنشین^{۴۶} بالقوه واسط میان واژه بسیط و گروه همبسته‌اند (Bally 1, p. 94)، نیز به گروه‌واژه‌ها ملحق‌اند. بنابراین، میان این دو [واژه مرکب و گروه همبسته]، به اعتبار خواص دستوری عمومی آنها، باید فرق نهاد.

۱. گروه‌های همبسته، در تقابل با واژه‌های مرکب، ترکیب نحوی واژه‌ها به شمارند. در حالی که واژه‌های مرکب به طریق التصاقی و بدون رابطه نحوی معمول ساخته می‌شوند، گروه‌های همبسته می‌توانند به صورت نحوی گوناگون درآیند. مثلاً واژه مرکب

۴۵) مثال‌های مربوط به امثال، حکم، مثل‌های سایر جملگی از Ha'm 1, 2 نقل شده‌اند.

دانشجو، که از ترکیب دانش و جو (مخفف جوینده) ساخته شده، نمونه دو عضوی طبقه‌ای از واژه‌های مرکب زبان فارسی است که، با مخفف ساختن یک عضو و اتصال واژه‌ها، بدون رابطه نحوی به یکدیگر ساخته شده است. اما گروه‌های همبسته، عموماً، چنانکه دیدیم، ساختارهای قاعده‌مند نحوی دارند مانند آب زیرکاه (sly)؛ صاف و ساده (simple-hearted) و نظایر آنها. بدین قرار، اجزای واژه‌های مرکب، به خلاف گروه‌های همبسته، به لحاظ صوری مجزا هستند.

۲. در حالی که، در گروه‌های همبسته، اجزا فقط همبستگی دارند [یعنی درحالاتی همبستگی اجزای آنها الزامی نیست و جدائی اجزا مجاز است]، همه طبقات واژه‌های مرکب همدیسی و پیوستگی واژه‌ای مطلق دارند. واژه‌های مرکب خوشبخت (lucky)، رنج آور (painful)، جستجو (searching) همواره به حیث واژه‌های یکپارچه به کار می‌روند؛ اما اجزای غالب انواع گروه‌های فعلی می‌توانند در جمله از یکدیگر جدا شوند؛ مثلاً اجزای گروه حرف زدن (to speak) در جمله حرف راست بزن (speak the truth) از هم جدا شده‌اند.

۳. همه انواع واژه‌های مرکب زبان فارسی (به حیث واژه‌های تکی) یک تکیه اصلی دارند. اما پیش از این دیدیم که این حکم در گروه‌های همبسته زبان فارسی مصداق ندارد.

۴. واژه‌های مرکب، به خلاف گروه‌واژه‌ها، عموماً، برفوق الگویی جا افتاده و هنجار و نمونه اصلی شکل‌بندی می‌شوند. مثلاً هرگاه واژه مرکب دانشجو را نمونه و سرمشق اختیار کنیم، می‌توانیم واژه‌های مرکب متعدّد دیگری به همان الگو مانند صلحجو (peaceful)، دلجو (affable)، جنگجو (warlike) و نظایر آنها بیابیم. از این لحاظ، واژه‌های مرکب الگوهای زاینده و بارور واژه‌سازی‌اند. از سوی دیگر، برای گروه‌های همبسته، عموماً، نمی‌توان ساخت معمول معینی قایل شد. مثلاً از خواب پریدن (to start up out of one's sleep, to fly [out of] sleep)، (کسی را) خواب بردن (to go to sleep)، خواب (کسی را) آمدن (to be sleepy) تنها اندکی از شواهد بسیارند که ترکیب بی‌قاعده بوم‌گویه‌های زبان فارسی را نشان می‌دهند. لذا، این بوم‌گویه‌ها، در دستور و در زبان، عنصر غریب و بیگانه و حاصل جبر و پویائی و الزام نیروی بیان و راه و رسم زنده زبان محاوره‌اند. چنانکه دیدیم، گروه‌های همبسته در زبان فارسی، در جمع و کلاً، از قواعد عام دستوری زبان پیروی می‌کنند، اما فرایند شکل‌گیری آنها دیمی و دلبخواهی و بی‌هنجار است.

گروه‌های متعددی در زبان فارسی سراغ داریم که به دو صورت گروه همبسته و واژه مرکب نوشته می‌شوند. گروه‌واژه‌هایی همچون گفت‌وگو (conversation, contest)، جست‌وجو (search)، شست‌وشو (washing) که، در زبان فارسی نو، غالباً سر هم، به صورت گفتگو، جست‌وجو، شست‌وشو نوشته می‌شوند. این گروه‌واژه‌ها، هرچند در صورت نوشتاری اخیر [سر هم] خصلت واژه مرکب پذیرفته‌اند، در آنها، حرف عطف «و»، در لفظ قلم، همچنان حفظ شده است. بدین قرار، صورت آوایی واژه‌های مرکب، به رغم تغییر صورت نوشتاری آنها، به جا مانده است. از این حال برمی‌آید که این گروه‌واژه‌ها فرایند تبدیل به واژه‌های مرکب کاملاً بالغ را می‌گذرانند.

نوع دیگری از گروه‌واژه‌های با حرف عطف در زبان فارسی وجود دارد که، بر اثر حذف شایع و مکرر حرف عطف، به سمت واژه مرکب سوق دارند. گروه‌واژه جسته و گریخته (at various instances, every now and then) به صورت جسته گریخته و گروه‌واژه شسته و زفته (neat, clean) به صورت شسته رفته نیز غالباً به کار می‌روند. آنها، از این طریق، هم به لحاظ ساختاری هم به لحاظ آوایی، به واژه مرکب نزدیک می‌شوند.

همه ثبات ساختاری و همدیسی واژه‌های مؤلفه گروه فشرده توأم با حفظ نظم و ترتیب واژه‌هاست که، در مجموع، گروه‌های همبسته را متمایز می‌سازند. این گروه‌واژه‌ها تکرارپذیری و فردیت خود را مدیون همین خصیصه‌اند. مع‌الوصف، همه انواع گروه‌های همبسته به همین درجه ثبات قاموسی و نظم و ترتیب واژه‌ای استوار ندارند. اجزای برخی از گروه‌های همبسته کاملاً به صورت عنصر واحد جوش خورده‌اند، در حالی که اجزای انواعی دیگر از آنها آزادی نسبی قاموسی خود را همچنان حفظ کرده‌اند و نظم و ترتیب واژه‌ای در آنها سست‌تر است. بیشتر ثبات در امثال سایر، امثال، اصطلاحات رشته‌ای، برخی از انواع بوم‌گویه‌ای، و بسته گروه‌واژه‌ها دیده می‌شود.

هیچ جزئی از اجزای مثل سایر دشمن دانا به از نادان دوست (دهخدا، ص ۸۳۷ دوستی با دشمن دانا نکوست دشمن دانا به از نادان دوست. - مولوی) (an obliging fool is more dangerous than an enemy) یا جمله عامیانه بوم‌گویه‌ای برو کشکت را بساب (Mind your own business) یا عبارت فولکلوری یکی بود یکی نبود

(Once upon a time) و یا بوم‌گویۀ هردمبیل (harum-scarum, fickle, capricious) را نمی‌توان عوض کرد.

از سوی دیگر، انواعی از گروه‌واژه‌ها وجود دارند که آزادی قاموسی بیشتری را مجاز می‌سازند. مثلاً برخی از امثال گونه‌های آزاد دارند؛ مثل خاموشی نشان رضاست (دهخدا، ص ۷۱۲) (Silence is a sign of consent) یا خاموشی علامت رضاست (همان‌جا) (Silence is a sign of consent) یا خاموشی همداستانی است (همان‌جا)

(Silence is equivalent to agreement)

بسته‌گروه حرف اضافه‌ای از وقتی که، از هنگامی که، از زمانی که (ever since) گروه‌هایی قیدی به معنی واحدند. همچنین گروه قیدی از آن پس گونه از آن به بعد (thence, from that time) را دارد.

مع الوصف، انواع متعددی از گروه‌های همبسته وجود دارند که اجزای آنها را می‌توان در جمله از هم جدا کرد. غالب گروه‌های فعلی به این مقوله تعلق دارند؛ مثل راه رفتن (to walk) که اجزای آن در جمله او راه نمی‌تواند برود (He can't walk) از هم جدا شده‌اند. در مبحث بوم‌گویه‌های فارسی، در این باره به تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

و کاربرد دیمی و دلخواهی و بی‌قاعده حرف اضافه‌های مربوط به فعل و اسم، در زبان فارسی، سنخ مهم دیگری از ترکیب واژه‌ای در بوم‌گویه‌ها را پدید می‌آورد. خصلت بوم‌گویه‌ای آنها بیشتر در کاربرد تجویزی سنتی است. مثلاً می‌گوییم پیش کسی رفتن (to go to s. o.)، به جایی رفتن (to go somewhere)؛ یا می‌توانیم بگوییم (از کسی) انتقاد کردن (to criticize s. o.)، اما (به کسی) ایراد کردن (to find fault with s. o.)، (به کسی) دشنام دادن (to call s. o. names) و (به کسی) رشک بردن (to envy s. o.) (از کسی)، فریب خوردن یا فریب (کسی) را خوردن (to be deceived by s. o.)، در زبان فارسی، حرف اضافه، در گروه‌های حرف اضافه‌ای، حاکم بر اسم است؛ مثل در صورت لزوم (in case of necessity)، از آن پس (ever since)، به خوبی (well)، در حقیقت (in fact)، و نظایر آنها.

معنای بوم‌گویه‌ای فعل وابسته و مشروط است به کاربرد حرف اضافه‌ای خاص. مثلاً از (جایی) درآمدن (to come out [from somewhere])، اما جلو (کسی) درآمدن

(to stand firmly against s.o.)، به سر (کسی) زدن (to be seized with an idea)، اما از (کسی) سر زدن (to be committed by s.o.)، بعضاً، با حرف اضافه‌های متفاوت، معانی بوم‌گویه‌ای متفاوتی پیدا می‌کنند.

ز) خوشنوائی، که از طریق جوش خوردن عناصر زیرزنجیری (نوایی)^{۴۷} یا واجی با توالی قاموسی گروه پدید می‌آید، خصیصه بارز و ممتاز گروه همبسته در زبان فارسی است. عناصر زیرزنجیری (نوایی) در شعر فارسی، گروه‌های همبسته را، با افزودن زنگ و طنین و قوت بیان آنها، قویاً به رنگ و جلوه خوش‌تری درمی‌آورند و این خصیصه دیگری است که در غالب گروه‌های همبسته مشاهده می‌شود - خصیصه‌ای که گروه‌های نحوی و گروه‌واژه‌های آزاد از آن بی‌بهره‌اند. بدین قرار، بوم‌گویه‌ها، بسته‌گروه‌ها، و امثال و حکم، علاوه بر عناصر دستوری و معنایی و روان‌شناختی، واجد عوامل نوایی جالبی هستند که جملگی، همزمان، در گروه‌واژه واحد ادغام می‌شوند.

در تحلیل گروه‌های همبسته، تباین‌های درونی گوناگونی مشاهده می‌شود که، با مایه‌های صوتی، واجی، دستوری، و نظایر آنها، قوت و رسائی بیان گروه‌واژه را افزایش می‌دهند.

۱. تباین‌های واجی^{۴۸} در گروه‌های همبسته زبان فارسی شایع است. در آنها،

مصوت‌ها

در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ مثل زر و زور («zar-o-zur») (معادل لفظ به لفظ آن: gold and might) که، در آن، [â] در تقابل با [u] ست؛ قیل و قال («qil-o-qâl») (noise; dispute) که در آن، [i] در تقابل با [â] ست؛ قارت و قورت («qârt-o-qurt») که، در آن، [â] در تقابل با [u] ست.

از این قبیل تباین‌های واجی فراوان وجود دارد که ما تنها اندکی از آنها را آوردیم.

۲. تباین نوایی فاصله‌دار احتمالاً شایع‌ترین عاملی است که به خوشنوائی گروه‌واژه‌های زبان فارسی کمک می‌کند. در پرتو این عامل است که گروه‌های همبسته، در بسیاری

47) prosodic

48) phonological contrasts (این اصطلاح از NOSEK, p. 75 به وام گرفته شده است.)

از حالات، به شعر فارسی نزدیک یا شبیه می‌شوند.
جناس استهلالی^{۴۹} را نیز در گروه‌واژه‌های متعدّد می‌توان مشاهده کرد؛ مانند کس و کار
(relatives)؛ خس و خاشاک (brush-wood)؛ سنّ و سال (age)؛ سروصدا (noise).
حتّی، در امثال و حکم، جناس استهلالی خصیصه شایعی است: در به تو می‌گویم،
دیوار تو گوش کن (I beat him to frighten you)؛ فییل و فنجان (Haīm 2, p. 111)
(What is a crab in a cow's mouth)؛ بیکاری به از بیکاری است (Ibid, p. 85)
(better sit idle than work for nought).
قافیه آوردن دو واژه یا بیشتر نیز شایع است: آسمان و ریمان (cock and bull story)؛
شکسته بسته (bungled, knocked together)؛ آب و تاب (bombastic manner)؛ مستی و راستی
(What soberness conceals, drunkenness reveals) (Ibid, p. 375).
گاه مثل، مثل سایر، و نظایر آنها به صورت شعر مقفی یا نثر مسجع درمی‌آیند: بد مکن
که بد آفتی چه مکن که خود آفتی (Ibid, p. 61) (He that mischief hatches, mischief catches)؛ در خانه
اگر کس است یک حرف بس است (A word to the wise) (Ibid, p. 194).
نثر مسجع: دزد نگرفته سلطان است و پس از گرفتاری گریان است (دهخدا ص ۸۰۴)
(A thief at large is a knig, who when caught is abject)؛ سر پیری معرکه‌گیری (Haīm 2, p. 473)
سجع ممکن است اتّفاقی و بی‌هدف باشد: حسود هرگز نیاسود (Ibid, p. 155)
(The jealous knows no rest)؛ آماس را از فریبی بشناس (دهخدا، ص ۴۳)
(Know the true from the false).
در زبان فارسی، عناصر جفتی حشوی [اتباع] بسیاری وجود دارد که، در آنها، دومین
واژه قاعدتاً بی‌معنی و محرف مقفای واژه اول است. نقش این عناصر خصلت عام
بخشیدن به نوع و به معنای واژه اول همچنین کمک به خوشنوائی سخن است.
در بسیاری موارد، واژه دوم بی‌معنی با حرف م یا پ آغاز می‌شود؛ مثل تخته منته، چراغ
مراغ، قالی مالی، رخت منخت، لات پات.
اوزان سخن فارسی، با اشکال متنوّع و رنگارنگ خود به گروه‌های همبسته قوت و

(که از همشینی دو واژه مصدر به یک صامت پدید می‌آید) alliteration (49)

ایجاز می‌بخشند. این وزن‌ها تقریباً در همه گروه‌واژه‌های دارای حرف عطف و در غالب بوم‌گویه‌ها و بیشتر امثال و حکم و نظایر آنها وجود دارند.

خصیصه ذاتی دستگاه آوایی زبان فارسی تناسب خاص مصوت‌های بلند و کوتاه با صامت‌هاست که شالوده ضرباهنگ‌های وزنی زبان فارسی و بیانگر گرایش طبیعی این زبان به وزن‌های محاوره‌ای و شاعرانه‌اند.

گروه‌واژه‌های خسته و مانده (exhausted) به وزن خوش‌آهنگ $\bar{U} - U - \bar{U} / - \bar{U}$ [نشانه هجای تکیه بر است] است؛ آب و تاب (bombastic manner) به وزن $\bar{U} - U - \bar{U}$ [فاعلن - مترجم]؛ سروصدا (noise) به وزن $\bar{U} - U - \bar{U}$ ؛ بگو مگو (gainsay) به وزن $\bar{U} - U - \bar{U}$ [مفاعلن - مترجم].

مثال حرف زشت زیر خشت (Hāim 2, p. 153) (obscene talk is better suppressed) دارای وزن $\bar{U} - / - U - \bar{U}$ است؛ و شاهنامه آخرش خوش است (۶۴) (all is well that ends well) به وزن محاوره‌ای $\bar{U} - U - \bar{U} / \bar{U} - \bar{U}$ [مفاعلن مفاعلن شاهنامه، به وزن محاوره‌ای شائمه تلفظ می‌شود. - مترجم].

غالب مثل‌های سایر به خصوص از سعدی بر سر زبان‌ها افتاده‌اند و بعضاً در پرتو خوش‌آهنگی، مثل شده‌اند؛ مثلاً عطایش را به لقایش بخشیدم (۶۵) (I have no need of his generosity) با وزن مکرر $\bar{U} - -$ [فعولن: عطایش، لقایش. - مترجم] زنگ خوشی به گوش دارد.

امثال و حکم بسیاری دارای وزن تکیه‌ای-هجائی‌اند که خصیصه زبان فارسی میانه است. (خانلری، ص ۳۰) مثلاً نو که آمد به بازار کهنه شود دل آزار (Hāim 2, p. 399) (Noveltises make old wares look ugly) وزن تکیه‌ای-هجائی $\bar{U} - U - \bar{U} / - U - \bar{U}$ [مفاعلن فعولن مفاعلن فعولن] دارد.

امثال و حکم بسیاری به وزن عروضی‌اند: هرکه با مش بیش برفش بیشتر (Ibid, p. 244) (A great ship asks deep waters) به وزن عروضی $\bar{U} - / - U - \bar{U} / - - U - \bar{U}$ [فاعلاتن فاعلاتن فاعلن. - مترجم] است.

حکمت سخن تا نپرسند لب بسته‌دار (Ibid, p. 254) به وزن متقارب $\bar{U} - U - \bar{U} / - - U - \bar{U} / - - U - \bar{U}$ [فعولن فعولن فعولن فعولن. - مترجم] است.

۳. تباین دستوری^{۵۰} که، در آن، دو صورت دستوری یا اشتقاق واژه واحد در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند عامل مهم دیگر غنی‌سازی گروه‌واژه‌های زبان فارسی است؛ مثلاً درگاه و بیگاه (every now and then)، دو صورت واژه‌گاه (time) با هم ترکیب شده‌اند و گروه‌واژه ساخته‌اند. مقوله‌های صرفی گوناگون سخن در شکل‌بندی چنین تباین و تقابل‌هایی شرکت می‌کنند؛ مثل کار را به‌کار دان بسیار (Ibid, p. 322) (every man to this job) که، در آن، هر دو جزء تباین اسم‌اند. در گروه‌واژه محاوره‌ایِ بفهمی نفهمی (slightly)، دو صورت فعلی در تباین قرار گرفته‌اند.

علاوه بر تباین‌های صرفی یاد شده، تباین‌هایی نحوی نیز وجود دارد. در سخن حکیمانه مسجع کور دگر عصاکش کور دگر بود^{۵۱} (Ibid, p. 268) (The blind leading the blind)، مسندآلیه در تباین با مسند آمده است.

در گروه واژه بوم‌گویه‌ای و فولکلوری یکی بود یکی نبود once upon a time، دو فراکرد با صیغه‌های ایجابی و سلبی یک فعل در تباین‌اند.

۴. تباین‌های قاموسی عنصر مهم دیگر گروه‌واژه‌های زبان فارسی‌اند. این گروه‌واژه‌ها با مترادف و متضادها ساخته می‌شوند. مقوله‌های صرفی گوناگون در شکل‌بندی تباین‌های قاموسی شرکت دارند:

اسم: (خود را) به آب و آتش زدن (Ibid, p. 525) (to leave no stone unturned)؛ صد دوست کم است، یک دشمن بسیار است (Ibid, p. 287) (A hundred friend are few, one enemy is too many) صد موش را یک گریه بس است. (Ibid, p. 289) (A single cat will suffice for a hundred mice)

صفت: سبک سنگین کردن (Ibid, p. 557) (to estimate the weigh-or value-by weighing by the andeh)؛ کوسه و ریش پیهن (Ibid, p. 336) (a contradictory statement)؛ تر و خشک کردن (Ibid, p. 500) (to take care of s. o.)

درممثل‌های سبایر: صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد (سعدی) (Ibid, p. 286) (Patience is bitter but its fruit is sweet)؛ قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود (ناصرخسرو) (Little drops make a shower) (Ibid, p. 317).

(این اصطلاح از Nosek, p. 75 به وام گرفته شده است.) grammatical contrast (50)

(۵۱) در جمله کور دیگر تکرار شده است که آن را سجع نمی‌توان شمرد. گونه دیگر این شاهد کوری عصاکش کور دگر شود است. در هر دو صورت، عصاکش مسند است نه کور دگر.

گهگاه اعداد نیز تباین قاموسی پدید می‌آورند: یک به دو کردن (Ibid, p. 708)
(to gainsay, to altercate)؛ یک کلاغ چهل کلاغ کردن (to exaggerate).

تباین‌های معنائی بسیاری نیز وجود دارد: گفت و شنید (conversation)؛ رفت و آمد
(acquaintance)؛ زد و خورد (conflict)؛ دید و بازدید (calls)؛ به می‌دهد ده بگیرد (Ibid, p. 83)
(He throws out a sprat to catch a herring)؛ عقل که نیست، جان در عذاب است. (When (Ibid, p. 301)
(there is no reason, one's [spirit] is in trouble.)

با ترکیب حشوی [اتباع] و مترادفات، مزدوج و تناظر ساخته می‌شود که در زبان
فارسی امروزی به وفور دیده می‌شوند. بسیاری از بسته‌گروه‌ها با به هم پیوستن دو
مترادف ساخته می‌شوند. دو اسم: گریه و زاری (lamentation)؛ بذل و بخشش [که جناس استهلالی
هم دارد. - مترجم] (munificence)، داد و فریاد [که سجع هم دارد. - مترجم]؛ دو صفت: بی کم و کاست
(entirely)؛ کج و مُقوج [که سجع هم دارد. - مترجم] (crooked)؛ تند و تیز [که جناس استهلالی هم دارد. -
مترجم] (intense) [I].

از مزدوج و تناظر فعلی نیز تنوع رنگارنگی پدید می‌آید: گیر و دار (conflict)؛ بند و بست [که
جناس استهلالی هم دارد. - مترجم]؛ شسته و رفته.

درامثال و مثل‌های سایر، مزدوج و تناظر فراوان مشاهده می‌شود: حساب حساب است
کااا برادر. (Ibid, p. 154) (Fair and square keep friends together) چه علی خواجه، چه خواجه علی.
(Ibid, p.147) (It is six of one and half a dozen of the other)؛ سگ زرد برادر شغال است.
(Ibid, p. 264) (One is as bad as the other).

IV. طبقه‌بندی معنایی گروه‌های بوم‌گویه‌ای زبان فارسی

در طبقه‌بندی گروه‌های بوم‌گویه‌ای زبان فارسی، میزان مطابقت منطقی معانی
واژه‌های تشکیل‌دهنده گروه را با خود گروه معیار درجه بوم‌گویه‌سازی اختیار کرده‌ایم.
بنا به تعریف، تخطی از قوانین منطق وجه تمایز بارز رفتار خاص آن دسته از ترکیبات
واژه‌ای قاموسی شده است که گروه‌های بوم‌گویه‌ای خوانده می‌شوند. مع الوصف،
چنانکه پیشتر بحث شد، همه جنبه‌های غیرمنطقی و «بیمارگونه»ی زبان را نمی‌توان
در زمره خصایص تمایزدهنده بوم‌گویه‌ها جای داد، چون با هر چرخش کلامی و طریقه

بیانی، گروه واحد با معنی واحد ساخته نمی‌شود. مثلاً در مکالمه مؤدبانه، صورتی غیرمستقیم و غیرمنطقی همچون چه فرمایشی داشتید؟ (What can I do for you?) ساخته می‌شود که، در آن، صیغه ماضی داشتید به جای صیغه مضارع دارید (you have) به کار رفته اما پیداست که چنین نمونه‌ای را، که تعبیر بوم‌گویه‌ای خوانده‌ایم، هرچند غیرمنطقی بتوان شمرد، نمی‌توان ذیل مقوله گروه‌های بوم‌گویه‌ای جای داد. فراتر از آن، امثال و مثل‌های سایر و جملات کلیشه‌ای بسیاری داریم که بیش و کم و تا حدی غیرمنطقی‌اند یا، بهتر بگوییم، معنی آنها با جمع معانی واژه‌های تشکیل‌دهنده آنها متفاوت است و ما آنها را ذیل عنوان گروه بوم‌گویه‌ای قرار نمی‌دهیم چون جمله کامل‌اند [نه گروه] و لذا، از حیطة گروه‌های بوم‌گویه‌ای بیرون‌اند.

طبقه‌بندی ذیل تقسیم دقیق و استواری نیست که همه بوم‌گویه‌های شناخته شده را بتوان به ضرس قاطع در آن جای داد. در طبقه‌بندی پدیده‌های بخرنجی چون بوم‌گویه‌ها، به نظر می‌رسد درجه‌ای از اجمال و ساده‌سازی ناگزیر باشد. هدف عمده طبقه‌بندی ما نشان دادن عمده انواع بوم‌گویه‌ها، درجات گروه‌های بوم‌گویه‌ای، و ادغام تدریجی آنها در مجموعه گروه‌های منطقی است. علاوه بر آن، بوم‌گویه‌هایی سراغ داریم که، در آن واحد، به بیش از یک مقوله تعلق دارند.

بر این قرار، سه نوع عمده گروه‌های بوم‌گویه‌ای، بی‌آنکه مجموعه گروه‌های منطقی (مقوله محدودکننده چهارم) نادیده گرفته شوند، می‌توان تشخیص داد.

الف) در میان گروه‌های بوم‌گویه‌ای، غالباً آن‌چنان انواع فشرده‌ای می‌یابیم که مطلقاً غیرمنطقی و اجزای آنها از نظر قاموسی جدایی‌ناپذیر و، به حیث واژه‌های منفرد، ناموجه‌اند. در این گروه، که آن را گروه‌های بوم‌گویه‌ای مزجی^{۵۲} می‌خوانیم، مطلقاً امکان ندارد از معانی اجزای قاموسی گروه معنای تمام گروه را حدس زد. از نظرگاه زبان بهنجار، این گروه‌ها هستاری اندامواره (أرگانیک)‌اند که، در آنها، اجزاء در واحد گروه، همگداز (مزج) شده و فردیت خود را از دست داده‌اند. ما این‌گونه گروه بوم‌گویه‌ای را با

(این اصطلاح از VINOGRADOV, p.345 به وام گرفته شده است.) (idiomatic phraseological fusions) 52)

فُرمول کلی S \neq ... $A \pm B \pm C$ نمایش می‌دهیم که، در آن، A، B، C، ... نمودار واژه‌ها و S نمودار معنای (sense) گروه است. علامت + نمودار وجود رابطه منطقی درونی میان معانی واژه‌ها و علامت - نمودار نبود این رابطه است.
در این مقوله، سه نوع عمده می‌توان تشخیص داد:

۱. نوع خاصی از گروه‌های بوم‌گویه‌ای مزجی که یا اجزای آنها به‌حافظ صوری مستحیل و مزج شده‌اند و یا یک یا بیشتر واژه مؤلفه آنها معنای خود را از دست داده‌اند یا چنان مهجور و منسوخ و منسوخ گشته‌اند که، درگفتار یا در ادبیات، به‌حیث واژه مستقل به‌کار نمی‌روند. گروه منسوخ زاستر (تاریخ بیهقی، ص ۳۲، ۷۰)

(a little further to the other side) شاهد نمونه‌واری از مزج اجزای گروهی است که، در اصل، زان سوتر بوده است. در گروه بوم‌گویه‌ای چرندوپرند (Haïm 2, p. 511) (fiddle-faddle, nonsense, bragging) هر دو جزء، با مخفف شدن، معنای اصلی خود را از دست داده‌اند. آنها، در اصل، چرنده و پرنده (to speak disconnectedly and illogically) بوده نیز در گروه (Haïm 1, p. 592) چشته خور شدن (to acquire the habit of sponging on others for one's food)، واژه چشته صورت و معنی اصلی خود را از دست داده و، تنها در همین گروه به‌واژه بالقوه (ناشناخته)^{۵۳} بدل شده است و آن، بنا بر قول دهخدا (دهخدا، ج ۲، ص ۶۱۲)، در اصل، مُسته (alms) بوده که مُسته‌خوار (beggar, one who lives on alms) را می‌سازد. مُسته در برهان قاطع به معنی «طعمه جانوران شکاری» (a bit) آمده است.

در گروه غال گذاشتن (to avoid s. o. by keeping him waiting)، واژه غال (a hole, a cave) منسوخ شده است و تنها در همین تعبیر به‌کار می‌رود. گروه واژه‌های بسیاری از این دست در زبان عامیانه می‌توان یافت.

بامبول زدن (to have had ways; to play a trick) که، در آن، بامبول عامیانه است؛ جیم شدن (Haïm 2, p. 510) (to get away; to slip off) که، در آن، واژه جیم عامیانه است.

۲. نوع دیگری از گروه‌های بوم‌گویه‌ای مزجی آنهایی هستند که هر یک از واژه‌هاشان

۵۳) درگیلکی، čistan (= چشیدن) داریم که چشیده (= چشیده) از آن ساخته می‌شود و می‌دانیم که در چشیدن خورش مقدار بس اندکی از آن مصرف می‌شود برای آزمایش طعم خورش. لذا بعید نیست که چشته مبدل و محرف نباشد.

معنای مشخصی دارند اما خود گروه ظاهراً معنی ندارد چون اجزای قاموسی که، در آن، مزج شده‌اند فاقد رابطه نحوی‌اند. مثلاً گروه‌واژه جفتک چار (چهار) کُش (Haïm 1, p. 544) (leapfrog) به لحاظ دستوری گروه بی‌شکلی است که واژه‌ها، در آن، دیمی هم‌نشین شده‌اند. گروه بوم‌گویه‌ای هردمبیل (Haïm 2, p. 698) (fickle, harum-scarum, capricious) یا چپ اندر قیچی (هدایت ۲، ص ۱۱۰) (haphazard) اساساً از همین قماش‌اند.

۳. در نوع سوم، معانی واژه‌ها و رابطه نحوی، هر دو، هنجار است، اما گروه همچنان مطلقاً غیرمنطقی است. این نوع به مراتب از دو نوع دیگر پُرشمارتر است. مثلاً دست انداختن (Haïm 1, p. 819) (to mock)؛ دُم در آوردن (Haïm 2, p. 537) (to show a bold front)؛ دندان بر (روی) جگر گذاشتن (Haïm 1, vol. I, p. 856) (to tolerate, to forebear)؛ زیر پای (کسی) نشستن (Ibid, p. 333) (to seduce s.o) گروه‌هایی بوم‌گویه‌ای هستند که معنای دستوری نمایانی دارند. گروه‌های بوم‌گویه‌ای مزجی، به لحاظ قاموسی فشرده و تغییر ناپذیرند و به جای هیچ‌یک از اجزای واژه‌ای آنها معمولاً نمی‌توان، بی‌آنکه معنی گروه نقض شود، مترادف نشانند. آنها، مانند واژه، مترادف‌هایی «بیرونی» به صورت بسته گروه‌های کاملاً متفاوت دارند. مثلاً دست‌انداختن (to mock) مترادف سر به سر (کسی) گذاشتن (Ibid, vol. II, p. 47) (to mock) است که بوم‌گویه‌ای است از همان طبقه، یا مترادف مسخره کردن (to mock) که گروه فعلی از نوع منطقی است.

در این طبقه از گروه‌های بوم‌گویه‌ای تنها نوع سوم است که در معنای تحت‌اللفظی خود می‌تواند مفهوم منطقی داشته باشد. مثلاً گروه بوم‌گویه‌ای یکدستی زدن (Haïm 2, p. 707) (to sound a person) (متشابه (هم آوای) یک دستی زدن (to beat one-hardedly) را دارد^{۵۴} که گروه‌واژه آزاد منطقی است.

هرچند، قاعدتاً، ترکیب قاموسی گروه‌های بوم‌گویه‌ای مزجی ثابت است و نمی‌توان آن را به دلخواه تغییر داد، درست همان بوم‌گویه، گاه، به صورت تاریخی دیگری با حفظ واژه‌های کلیدی، به کار رفته است و این، به خصوص، در افعال بوم‌گویه‌ای مصداق دارد که، در آنها، جزء فعلی گونه‌هایی می‌پذیرد. از این راه، گاه، خوشه‌هایی از گروه‌های فعلی

۵۴) ظاهراً این دو در تکیه فرق دارند. - مترجم.

حول معنی واحد ساخته می‌شود. مثلاً گروه‌های بوم‌گویه‌ای یکدستی برداشتن (دهخدا، ص ۲۰۴۲) (to slide a person)؛ یکدستی گرفتن (همان‌جا) (to slide a person)؛ یکدستی بلند کردن (Haïm 1, vol. II, p. 1238) (to slide a person)؛ جملگی مترادف‌اند و در همه‌ی آنها واژه‌کلیدی یکدستی وجود دارد. همین پدیده را در گروه‌های اسمی زدوبند (Ibid, vol. I, p. 1007) (collusion)؛ بند و بست (Ibid) (collusion)؛ می‌توان دید.

ترتیب واژه‌ای و همدوسی^{۵۵} گروه‌های مزجی همچون همدوسی واژه‌های مرکب تغییرناپذیر و ثابت و پایدار است. برخی گروه‌های فعلی این دسته (در واقع، دیگر انواع) استثنا هستند و اجزای واژه‌ای آنها بر وفق قواعد نحوی زبان فارسی ممکن است از یکدیگر جدا شوند؛ مثل گروه فعلی *دَم* (خود را) روی کول (خود) گذاشتن (Ibid, p. 850) (to go away after being put off)، که در جمله *فلانی دُمش را زود گذاشت روی کولش*، (The fellow was put off and immediately went away) با *درج شدن قید زود* (soon, immediately) و پی‌واژه *ضمیر ملکی - ش* (his) بین اجزای گروه، شکسته شده و ترتیب اجزای آن تغییر کرده است.

در واقع، گروه‌های فعلی، بر وفق معنای دستوری و معنای لفظی خود وارد رابطه نحوی می‌شوند و این هم در گروه‌های فعلی بوم‌گویه‌ای مصداق دارد هم در گروه‌های فعلی منطقی. به تأثیر این شرایط است که ترتیب و همدوسی واژه‌ها در گروه‌های فعلی به استواری آن در دیگر گروه‌های این مقوله بوم‌گویه‌ای نیست. مثلاً *به سر (کسی) زدن* (to be seized with an idea) به نحوی تغییر می‌کند که انگار اسم *سر* (head) مفعول صریح فعل *زدن* (to strike) است مثلاً در جمله *به سرم زد (زد به سرم)* (I was seized with an idea).

با گروه بوم‌گویه‌ای *سربه‌سر (کسی) گذاشتن* (to pull s. o.'s leg) در جمله *حسن سربه‌سر احمد گذاشت چنان رفتار می‌شود که انگار سر (head) اول مفعول صریح و سر دوم مفعول به واسطه فعل گذاشتن (to put) است.*

برخی از اشکال دارای عناصر محذوف گروه‌واژه‌های شناخته شده را باید جزو این بوم‌گویه‌ها قلمداد کرد؛ چون غالباً از معنای اصلی خود بس دور می‌افتند، لذا بوم‌گویه‌ای

(به هم پیوستگی) cohesion (55)

می‌شوند؛ مثل لَن تَرَانِی خواندن (Haïm 1, vol. II, p. 769) (thou shalt never see me)؛ آیه ۱۳۹ سوره اعراف خطاب به موسی (ع) در شأن این واقعه که موسی خواستار رؤیت خدا می‌شود پاسخ می‌شود که «هرگز مرا نخواهی دید».

ب) هرگاه گروهی بوم‌گویه‌ای، به طریق استعاری و تجسّمی و نظایر آنها، به لحاظ معنایی موجّه باشد، اما عناصر واژه‌ای و دستوری آن افادۀ معنای لفظ به لفظ کاملاً متفاوتی کند، می‌توان آن را گروه بوم‌گویه‌ای شفاف خواند. در این نوع گروه‌واژه معنی را، هرچند با درازگویی بیان می‌شود، می‌توان از صورت تصویری کلّ گروه به خصوص از بافتی که در آن به کار رفته فراچنگ آورد. مثلاً می‌توان معنی «دشمن» را از گروه‌واژه مثل سگ و گربه بودن (Ibid, p. 98) (to be deadly enemies)؛ همچنین معنی «نوکر مآبی، نوکر صفتی» را از گروه‌واژه به ساز (کسی) رقصیدن (Haïm 2, p. 488) (to dance to s. o.'s tune) یا معنی «زیاده و سواسی بودن» را از مته به خشخاش گذاشتن (Ibid, p. 366) (to split hairs) استنباط کرد.

این انواع از گروه‌واژه‌ها را با فرمول کلی $S \approx A \pm B \pm C \dots$ می‌توان نمایش داد که، در آن، علامات همان دلالت‌های فرمول پیشین را دارند و \approx نمودار «تقریب» است. انواع گروه‌های بوم‌گویه‌ای زیر به این دسته تعلق دارند:

۱. برخی از گروه‌واژه‌های استعاری که تصویرهای ناشناخته و نهانی آنها، هرچند بسیار زنده‌اند، عاجلاً معنای بوم‌گویه‌ای را القا نمی‌کنند. آنها واسطی میانجی وار بین گروه‌واژه‌های مزجی و گروه‌واژه‌های شفاف‌اند؛ مثل بوم‌گویه‌های آب‌زیرکاه (Haïm 1, vol. I, p. 2) (a sly, cunning person)؛ آش دهن سوز (Ibid, p. 17) (a bed of roses) که، در آنها، مفهوم و مضمون تشبیه کاملاً روشن نیست و، در گروه‌واژه اخیر، چه بسا چیزی به کُل مخالف معنی مراد را در ذهن مجسّم سازد.

در گروه‌های بوم‌گویه‌ای جسته و گریخته (Haïm 2, p. 507) ((desultorily; every now and then) کلاه (کسی را) برداشتن (Ibid, p. 616) (to cheat s. o.)؛ گیرودار (Haïm 1, vol. II, p. 744) (a conflict; confusion)، به رغم زنده بودن تصاویر، مفهوم و معنی گروه‌ها را دانشجویی که فارسی زبان مادری‌اش نباشد نمی‌تواند حدس بزند.

۲. مع الوصف، غالب بوم‌گویه‌های این طبقه، به لحاظ معنایی، نمایان‌ترین و روشن‌ترین نوع بوم‌گویه‌ای شمرده می‌شوند. تصویرپردازی درونی پرمایه‌ای که، در آنها،

با تسابین‌ها، مزدوج‌ها، و استعارات صورت می‌گیرد ویژگی نمای این طبقه از بوم‌گویه‌هاست. مثلاً یک کلاغ چهل کلاغ کردن (to exaggerate) (Ibid, vol. II, 454)؛ فیل و فنجان (giving an elephant to drink by a cup) (Ibid, p. 311) بیشتر، در اثر تباین درونی، معنای خود را القا می‌کنند. گروه‌های کلاه تقی را سرنقی گذاشتن (to rob Peter to pay Paul) (Ibid, p. 615)؛ صاف و پوست‌کنده (in plain words) (Ibid, p. 578) بیشتر در اثر توازی و مزدوج بودن درونی افاده معنی می‌کنند. در گروه‌واژه‌های از آب گل‌آلود ماهی گرفتن (Ibid, p. 467) (to fish in troubled water)؛ گرگ باران خورده (hardy fellow) (Ibid, p. 625)، معنی، در پرتو غنای تصویر استعاری، به دست می‌آید.

گاهی، خوشه‌ای از گروه‌های بوم‌گویه‌ای حول مضمون مرکزی شکل می‌گیرد که واژه کلیدی در آنها محفوظ می‌ماند. مثلاً آب به غربال پیمودن (دهخدا، ص ۳) (to draw water in a sieve)؛ آب به هاون کوفتن (همان، ص ۵) (to draw water in a sieve)؛ آب در هاون به کیل پیمودن (همان، ص ۸) (to draw water in a sieve, to measure the sea by pints)؛ آب در هاون ساییدن (همان‌جا) (to draw (water in a sieve)) گونه‌های یک مفهوم‌اند که، در همه آنها، واژه کلیدی آب حفظ شده است.

تشبیهات رایجی که با ادات «مثل» (like) به کار می‌رود آشکارتر و روشن‌ترند. نمونه‌های آن است: مثل سوراخ سوزن (narrow as the eye of a needle)؛ مثل اشک چشم (clear) (Haïm 2, p. 645)؛ مثل گرگ تیرخورده (irritated, furious) (Ibid, p. 646)؛ مثل پوست پیاز (as thin as thread-paper) (Ibid, p. 45)؛ مثل دانه بر تابه (restless).

در گروه‌های بوم‌گویه‌ای شفاف، غالباً همدوسی واژه‌ها از گروه‌های بوم‌گویه‌ای مقوله پیشین سست‌تر و ضعیف‌تر است. این گروه‌واژه‌ها، از نظر عناصر قاموسی، آزادی بیشتری دارند؛ مثلاً در دو گونه آفتاب لب بام (است) (Haïm 1, vol. I, p. 21) و آفتاب لب دیوار (است) ([he has] one foot in the grave)؛ یا کلاه (کسی) را برداشتن (to defraud s. o.)؛ و کلاه سر (کسی) گذاشتن (to cheat s. o.) (Ibid, p. 616).

ج) هرگاه، به خلاف بوم‌گویه‌های نوع الف و ب، معنای گروه‌واژه به درجه معینی موجه باشد، گروه تا اندازه‌ای منطقی می‌گردد. مع الوصف، گروه بوم‌گویه‌ای همچنان، با کاربرد

سنتی مداوم، همبسته است و تک‌واحد شمرده می‌شود. خصلت بوم‌گویه‌ای چنین گروهی بر ترکیب خاص واژه‌ها و خصیصه غیرمنطقی بودن نسبی گروه مبتنی است. این طبقه از بوم‌گویه‌ها را می‌توان گروه شبه بوم‌گویه‌ای (یا شبه منطقی)^{۵۶} خواند و با فرمول کلی $S A \pm B \pm C \pm \dots = S$ نشان داد که، در آن، علامات به همان دلالت موارد پیشین‌اند و علامت \pm بر تساوی تقریبی دلالت دارد.

این طبقه از گروه واژه‌ها را، که در حد بالایی بزرگ‌ترین بخش بوم‌گویه‌های زبان فارسی را شامل است، به دو نوع عمده می‌توان تقسیم کرد:

۱. غالب جفتی‌ها، که در زبان فارسی پُرشمارند، نوع خاصی از بوم‌گویه‌اند. جفتی‌های زبان فارسی یا ترکیبات مزجی‌اند یا اعضای همپایه‌ای که با حرف عطف، حرف اضافه، و نظایر آنها به هم پیوسته باشند. معنای دستوری جفتی، هرچند واژه‌های سازنده آن ممکن است به بیش از یک مقوله دستوری متعلق باشند، اغلب تک‌ارزشی است. جفتی‌های کم‌کم (gradually)؛ رفته رفته (gradually)؛ نرم نرم (softly)؛ یک یک (یکی یکی) (one by one) قیدهایی (یا صفت‌هایی...) هستند مزجی که اجزای آنها به بیش از یک مقوله دستوری (یا مقوله دستوری غیر از مقوله دستوری کل گروه) تعلق دارند. مثلاً کم (little) صفت و قید است، اما کم فقط قید است. رفته (gone) صفت و فعل است، اما گروه‌واژه رفته رفته فقط قید است. همچنین مثال‌های دیگر.

اعضای همپایه گروه با حرف اضافه به هم متصل می‌شوند؛ مثل تو در تو (intricate, one within the other)؛ در به در (homeless)؛ سر به سر (all over, one and all).

اصوات نام‌آوایی یا تکرار یک واژه (صوت)‌اند یا با حرف عطف «و» (and) به هم پیوسته‌اند؛ مثل تق و تق (تق تق) (صدای کوبیدن یا ضربه زدن، تلنگر زدن)؛ شر و شر (شرشر) (صدای ریزش آب یا باران)؛ ونگ و ونگ (ونگ ونگ) (صدای بچه‌نثر) و نظایر آنها.

مع الوصف، جفتی‌های بسیاری کاملاً منطقی‌اند لذا باید دسته گروه‌واژه‌های منطقی شمرده شوند.

۲. گاهی پاره‌ای از گروه‌واژه منطقی است، در حالی که پاره‌های دیگر همچنان

56) quasi-idiomatic (quasi-logical)

غیرمنطقی‌اند؛ به عبارت دیگر، یکی از پاره‌های مؤلفه گروه‌واژه، در رابطه با معنی گروه، معنای بوم‌گویه‌ای خود را حفظ می‌کند. بدین منوال، رابطه درونی نامعقولی میان معانی واژه‌ها پیدا می‌شود؛ مثلاً درگم و گورکردن (Haïm 2, p. 628) (to lose)؛ سر و سامان (Haïm 1, vol. II, p.44) (state to being settled)؛ سر و کار (Haïm 2, p. 564) (to have to do s. th. with s. o.)؛ سر و صورت دادن (Ibid, p. 564) (to put into shape) که غالباً گروه‌واژه‌های محاوره‌ای‌اند.

گروه‌های متعدّد فعلی در زبان فارسی با همین ویژگی وجود دارند. در گروه‌های فعلی حرف زدن (to speak)؛ سخن راندن (to speak)؛ قسم خوردن (to grieve)؛ فریب خوردن (to be deceived) و نظایر آنها، در رابطه با منطوق واژه‌ها، چنین تفاوتی بین اجزای گروه دیده می‌شود. در حالی که جزء اول [حرف، سخن، قسم، فریب] معنای گروه را القا می‌کند، جزء دوم (فعل معین) به تاریخ ساختن آن گرایش دارد.

گروه‌های فعلی، که پرشمارترین نوع گروه‌واژه‌های زبان فارسی‌اند، طیفی از الوان گوناگون بوم‌گویه‌ها پدید می‌آورند. این طیف با انواع گروه‌واژه‌های مزجی مطلقاً غیرمنطقی آغاز می‌شود و تدریجاً به گستره گروه‌های فعلی منطقی محض می‌رسد. افعال معین چنین گروه‌هایی، عموماً نمودار گزینش و قرابت بارز واژه‌ها یا انواع واژه‌های معینی هستند که مدار گزینش شمرده می‌شوند. مثلاً می‌گوییم: حرف زدن (to talk)؛ مذاکره کردن (to converse)؛ گفتگو کردن (to converse). اما می‌گوییم: حرف زدن (to talk) و نه اصلاً حرف کردن. گاهی، جزء فعلی واحدی برای یک رشته اعمال مربوط به هم به کار می‌رود. مثلاً فعل کشیدن^{۵۷} (to draw) در رابطه با دخانیات: سیگار کشیدن (to smoke a cigarette)؛ وافور کشیدن (to smoke opium)؛ قلیان کشیدن (to smoke a hookah)؛ تریاک کشیدن (to smoke opium).

گاه، به جای جزء غیرفعلی این نوع گروه، مترادف آن را می‌توان نشانند؛ مثل سوگند خوردن^{۵۸} (۱۳۷) (to swear)؛ قسم خوردن (to swear).

۵۷) ظاهراً کشیدن در این افعال به قیاس نفس (بالا) کشیدن اختیار شده است. - مترجم

۵۸) این فعل معین، در آغاز، منطقی بود به معنای «آشامیدن آب آمیخته به گوگرد» و آن یادآور رسم کهن ←

مع الوصف، این امر فقط گهگاه مصداق دارد. غالباً مترادفِ جزء غیر فعلی به‌گزینش فعل دیگری نیاز پیدا می‌کند؛ مثل بوسه زدن (to kiss) اما ماچ کردن؛ گول زدن اما فریب دادن. گاه، ممکن است یک رشته افعال، برای بیان یک رشته اعمال مشابه، با یک رشته واژه‌های مترادف به کار روند. این پدیده در گروه‌های فعلی منطقی‌تر رایج‌تر است. مثلاً واژه‌های داد (a cry)، فریاد (a shout) و نعره (a roar) با هریک از فعل‌های زدن (to beat)، کشیدن (to make)، ممکن است به کار روند و فعل بسازند (to cry, to shout)، که، از میان آنها، فعل‌هایی که با کردن (to make, to do) ساخته می‌شوند دسته گروه‌های منطقی باید شمرده شوند.

بدین قرار، در گروه‌های فعلی کمتر بوم‌گویه‌ای، آزادی قاموسی بیشتری را شاهدیم و این آزادی در طبقات بالاتر بوم‌گویی دیده نمی‌شود.

د. گروه‌های بوم‌گویه‌ای، هرچه به تدریج منطقی‌تر می‌شوند، بیشتر و بیشتر خصلت دسته‌گروه پیدا می‌کنند و سرانجام کاملاً منطقی و ترکیبات با واژه‌های آزاد می‌شوند. دسته‌گروه‌ها، هرچند منطقی‌اند، در مرز مجموعه بوم‌گویه‌ای جای دارند چون شکل‌گیری آنها با کاربرد سنتی نسبتاً ثابت است.

همه انواع دسته‌گروه‌ها معادل واژه نیستند یعنی قاموسی نشده‌اند. گروه‌های همبسته‌ای داریم که، به رغم ثبات نسبی ترتیب واژه‌ای آنها، همچنان فردیت هر واژه جزء گروه کاملاً حفظ می‌شود^{۵۹}، مثل علم و هنر (science and art). این گروه‌ها را می‌توان ترکیبات گروه‌واژه‌ای^{۶۰} خواند. از سوی دیگر، انواعی از گروه‌ها هستند که معادل واژه شمرده می‌شوند و همبسته فشرده‌اند و، هرچند منطقی، به بوم‌گویه‌ها بس نزدیک‌اند. مثل سرتاسر (all over)؛ بنابراین (therefore)؛ با وجود این (in spite of this)؛ بیدار شدن (to awake)؛

→ ایرانی بود دایر بر نوشیدن آب گوگرد در ور سرد. در اوستا saokantavant به معنی «گوگرد» آمده است. ←
 معین، محمد، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران ۱۳۲۶؛ همچنین

Baroloma, Ch., Alteriranisches Worterbuch, Strassburg 1904, p. 1550.

(۵۹) از این حیث که هر جزء در معنای خودش مؤلفه گروه است و معنی گروه از جمع معانی اجزا حاصل

می‌شود. - مترجم

کار کردن (to work)؛ باز کردن (to open)؛ آه و ناله کردن (to moan)؛ گریه و زاری کردن (to lament)؛
 دوان دوان (running)؛ افستان و خیزان (creeping along)؛ بی‌تاب و توان (exhausted)؛ راه و رسم
 (custom)، و نظایر آنها.

چنانکه مشاهده می‌شود، در گروه‌واژه‌های بالا، هر واژه‌گروه مستقیماً معنای گروه را
 موجه می‌سازد گو اینکه گروه‌ها بیش و کم همبسته و به لحاظ معنایی مثل واژه‌های منفرد
 جدا از هم‌اند.

در ترکیبات گروه‌واژه‌ای (به حیث نوعی از دسته گروه‌ها) همدوسی به درجه و میزان
 کمتری وجود دارد. حیطة گزینشی بسیاری از آنها از گستره گزینشی شواهد یاد شده بس
 وسیع‌تر است. در واقع، این انواع در نازل‌ترین مرتبه گروه‌های همبسته پیش از گذار
 به ساحت ترکیبات واژه‌ای آزاد جای دارند. در شواهد زیر، می‌توان حیطة گزینشی واژه
 مرد را در ترکیبات نوعی مشاهده کرد. می‌گوییم مرد عمل (a man of action)؛ مرد خدا
 (a man of god)؛ مرد علم (a man of science)؛ مرد زندگی (a man of the world). اما نمی‌توانیم
 بگوییم: مرد حیات (a man of life)؛ مرد ادب (a man of letters)؛ مرد عقاید (a man of ideas)، و
 نظایر آنها.

ترتیب واژه‌ها در برخی از گروه‌ها، بر اثر کاربرد و در اثر خوشنویسی، تقریباً ثابت
 است. مثلاً می‌گوییم: علم و هنر (art and science)؛ علم و ادب (science and culture). اما
 نمی‌توانیم بگوییم: هنر و علم (science and art)؛ ادب و علم (Letters and science) به همین نحو
 می‌گوییم: شور و شغف (zeal and zest)؛ شور و حرارت (zeal and ardour)؛ اما هیچ‌گاه نمی‌گوییم
 یا به ندرت می‌گوییم: شغف و شور (zest and zeal) یا حرارت و شور (ardour and zeal).

حتی در انتخاب صفات و قیدها و جز آن، واژه‌ها، در برخی از ترکیبات، چنان با هم
 جفت می‌شوند که کاربرد مترادف آنها به گوش غریب می‌آید. مثلاً غالباً می‌گوییم: عاشق
 بی‌قرار (a restless lover)؛ عاشق دل‌خسته (a broken-hearted lover)، اما نمی‌گوییم: خاطرخواه بی‌قرار
 (a restless paramour [lover])؛ خاطرخواه دل‌خسته (a broken-hearted lover [paramour]).

زان سو، صفت سخت (مجازاً hard; very)، در زبان فارسی نو، در رابطه با عشق یا بیماری
 به کار می‌رود نه با سلامت و هوش و جز آن. بدین قرار، می‌گوییم: سخت مریض (very ill)؛ سخت عاشق

(terribly in love)؛ اما نمی‌گوییم: سخت سالم (awfully healthy) یا سخت باهوش (terribly clever). گروه‌های قیدی متعددی به این طبقه از ترکیبات گروه‌واژه‌ای تعلق دارند چون، با کاربرد مترادف‌ها، آزادی قاموسی بیشتری را میسر می‌سازند، مثل از وقتی که، از هنگامی که، از زمانی که (ever since).

مع الوصف، دسته‌گروه‌ها همچون بوم‌گویه‌ها فرآوردهٔ محاوره و کلام زنده‌اند و کاربرد مداوم آنها ضامن ثبات آنهاست.

درگذار تدریجی از مقولات بوم‌گویه‌ای و گروه‌های همبسته کمتر منطقی به بیشتر منطقی، شاهد فرایند دوگانه‌ای با سرشت ترکیبی و تحلیلی هستیم. این دو فرایند متضاد در هر زبانی وجود دارند. در حالی که فرایند تحلیلی به جدا ساختن معانی ترکیبات واژه‌ای گرایش دارد، فرایند ترکیبی می‌کوشد گروه‌واژه‌های فشرده با معانی واژه‌ای همبسته و مرتبط بسازد. آثار دوجانبهٔ این دو گرایش، در هر مورد خاص، با سیستم زنده و پویای رابطهٔ متقابل و همبستگی قاموسی و جایگاه هر گروه‌واژه در این سیستم تنظیم می‌شود. (Vinoogradov, p. 339; Sechehaye, p. 654)

دیدیم که همبستگی قاموسی و معنائی اجزای گروه‌واژه و درجه و میزان تناظر میان واژه‌های مؤلفهٔ گروه و خودگروه، تا حد نظرگیری، تعیین‌کنندهٔ همدوسی واژه‌ها و فشردگی گروه و شالودهٔ فرایند تحلیلی و ترکیبی در گروه‌های همبسته است. مع الوصف، در همهٔ موارد و حالات، روال زندهٔ گفتار و کاربرد سنتی مداوم گروه‌واژه در رابطه و معنای معین است که باعث می‌شود گروه به حیث یک واحد معنایی فراچنگ آید و ساختار آن پایدار بماند و، به آن، فردیتی بوم‌گویه‌ای ارزانی شود.

بدین قرار، در تاریخ درازدامن و پرمایهٔ زبان فارسی، فرایند خودکار گفتار و تبلور معانی معین در گروه‌های همبسته و نظایر آنها صورت و عادات گوناگونی می‌پذیرند که، به رغم خصوصیات متفاوت آنها، جملگی حاصل و ثمرهٔ هم‌پویائی و هم‌فرایند کلی فشردگی سخن‌اند.

جدول بوم‌گویه‌ها و دسته‌گروه‌های زبان فارسی

طبقه	نام و فرمول کلی طبقه	زیربخش	فرمول کلی زیربخش	مثال
الف	گروه‌واژه‌های بوم‌گویه‌ای مزجی $A \pm B \pm C \pm \dots \neq S$	۱	$A - B - C \neq S$	چرند و پرند (fiddle-faddle)
		۲	$A - B - C \neq S$	هردمبیل (harum-scarum)
		۳	$A + B + C \neq S$	دست انداختن (to mock)
ب	گروه‌واژه‌های بوم‌گویه‌ای شفاف $A + B + C + \dots = S$	۱	$A + B + C \approx S$	آب زیر کاه (sily)
		۲	$A + B + C \approx S$	گرگ باران‌خورده (a hardy fellow)
ج	گروه‌واژه‌های شبه بوم‌گویه‌ای $A \pm B \pm C \pm \dots S$	۱	$A + B + C \doteq S$	تو در تو (intricate)
		۲	$A - B - C \doteq S$	حرف زدن (to speak)
د	دسته گروه‌واژه‌ها $A + B + C + \dots = S$	۱	$A + B + C = S$	با وجود این (never the less)
		۲	$A + B + C = S$	مرد عمل (man of action)

در فرمول‌ها، A، B و C نمایش واژه‌ها و S (= sense) نمایش معنای گروه است. + بر رابطه منطقی معانی واژه‌ها دلالت دارد و - علامت فقدان این رابطه است. علامت‌های ریاضی \neq و \approx و \doteq و $=$ به ترتیب دلالت دارند بر نامتساوی، تقریباً مساوی، شبه تساوی (نیم تساوی)، و تساوی.

منابع

به زبان فارسی

- برهان قاطع، به تصحیح محمد معین، تهران ۱۳۳۰.
 بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، تهران ۱۳۲۱.
 تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض، تهران ۱۳۲۴.
 خانلری، پرویزناتل، تحقیق انتقادی در عروض فارسی، تهران ۱۳۲۷.

- دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، چهار جلد، تهران ۱۳۱۰.
دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ دوم، تهران-مشهد ۱۳۳۰.
معین، محمد، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران ۱۳۲۶.
هدایت (۱)، صادق، زنده‌به‌گور، تهران ۱۳۳۴.
هدایت (۲)، صادق، ولنگاری، تهران ۱۳۳۳.

به زبان روسی

- Л.А. Булаховский, **Введение в языкознание**. Москва 1954.
В.В. Виноградов, **Об основных Типах Фразеологических единиц в русском языке**. Сборник А. А. Шахматов. Москва-Ленинград 1947, стр. 339-364.
А. А. Реформатский, **Введение в языкознание**. Москва 1955.
А. А. Шахматов, **Синтаксис русского языка**. Том I, стр. 271.

به زبان چک

- Nosek, J., *Anglické idiomy. Poznámky k jejich mluvnické Výstavbě*, Čas. pro mod. fil. 38, 1956.

به زبان فارسی - انگلیسی

- На`м (1), S., *Persian-English Dictionary*, Tehran 1934.
На`м (2), S., *Persian-English Proverbs*, Tehran 1956.

به زبان فرانسه

- Bally (1), Ch., *Linguistique générale et linguistique française*, 1944.
Bally (2), Ch., *Traité de stylistique française*, 2^e ed., vol. I, Paris.
MAROUZEAU, J., *Lexique de terminologie linguistique*, 2^e éd., Paris 1943.
SECHERAYE, A., «Locutions et composés», *Journal de psychologie*, XVIII, pp. 654-675.
TELEQDI, S., «Nature et fonction des périphrases verbales dites 'verbes composés' en persan», *Acta Orientalia*, vol. 1, fasc. 2-3, pp. 315-334.

به زبان آلمانی

- BARHOLOMAE, Ch., *Altiranisches Wörterbuch*, Straßburg 1904.

به زبان انگلیسی

- GARDINER, A. H., *The Theory of Speech and Language*, Oxford 1932.
JESPERSEN, OTTO, *The Philosophy of Grammar*, London 1924.
The *Oxford English Dictionary*, vol. V, Oxford 1933.
PHILLOTT, D. C., *Higher Persian Grammar*, Calcutta, 1919.
PRINS, A. A., *French Influence in English Phrasing*, University Press, Leiden 1952.
SMITH, L. P., *Words and Idioms in English Language*, The University Press, Glasgow 1928.
Webster's New International Dictionary on the English Language, 2d ed. unabridged, Springfield, Mass., U.S.A. 1934.



منصور شکّی (۱۲۹۷-۱۳۷۹ ش)، ایران‌شناس ایرانی، به خانواده‌ای از فقّاز و ایل شکّی تعلق داشت. پدرش، سرتیپ شیخ علی خان، از مهاجرانی بود که، در زمان سلطنت رضا شاه، در دانشکده افسری تدریس می‌کرد. شکّی، در جوانی، از طرف شرکت نفت، برای ادامه تحصیل به بیرمنگام (انگلستان) اعزام شد و، پس از گذراندن دوره فوق لیسانس در رشته فیزیک، به ایران بازگشت و در آبادان اقامت گزید. وی، در سال ۱۳۲۷، ایران را به قصد چکسلواکی ترک گفت و، در آنجا، با معرفی صادق هدایت، با یان ریپکا Rypka، ایران‌شناس چک، آشنا گردید و، همان‌جا، در رشته فیزیک، به کسب درجه دکتری نایل شد.

شکّی، در این مرحله، ضمن تدریس زبان فارسی، به تحقیق در زبان پارسی میانه (پهلوی) و زبان فارسی پرداخت. حاصل مطالعات او در زبان پهلوی و مسائل حقوقی و اجتماعی و فلسفی عصر ساسانی در مجله شرق‌شناسی آکادمی علوم پراگ به چاپ رسید. شکّی با یان ریپکا، به ویژه در ویرایش اثر معروف او در تاریخ ادبیات زبان فارسی، همچنین با مرکز پژوهشی و انتشاراتی ایالات متّحده آمریکا همکاری داشت. مقاله‌های متعدّدی از او درباره مسائل فرهنگی و دینی عصر ساسانی، به همت این مراکز، چاپ و منتشر شده است.

استاد گرانمایه، علی‌اشرف صادقی، که طی فرصت مطالعاتی در پراگ با شکّی حشر و نشر داشت، در مقاله‌ای به مناسبت درگذشت او («دکتر منصور شکّی» نامۀ فرهنگستان، سال چهارم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۷، شماره مسلسل ۱۶، ص ۵۰۲)، علاوه بر شرح فعالیت‌های علمی و معرفی تألیفاتش، به فضایل اخلاقی و سلوک وی نیز اشاره کرده است.

شکّی را از جمله محققان تیزبین و نکته‌سنج و معتبر در واژه‌شناسی فارسی باید شمرد. هرگز انصاری، در مقاله‌ای («درباره اصطلاحات فارسی، اثر دکتر منصور شکّی»، کاوه (مونیخ)، شماره ۸ و ۹ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۶)، ص ۲۴۱-۲۳۹)، اثر شکّی درباره ترکیبات فارسی را معرفی کرده و آن را مرجعی معتبر دانسته است.